

۳

فترت‌های

آر

نگاهی به تاریخ جامعه‌ی بهائی ایران

در دوران حکومت محمد رضا شاه

(۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)

مینایزدانی





دفت‌های آسو ۳

نگاهی به تاریخ جامعه‌ی بهائی ایران

در دوران حکومت محمد رضا شاه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)

دفترهای آسو ۳

نگاهی به تاریخ جامعه‌ی بهائی ایران

در دوران حکومت محمد رضا شاه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)

مینا یزدانی

برگردان: پویا موحد



نشر آسو

www.aasoo.org

عنوان فارسی:

نگاهی به تاریخ جامعه‌ی بهائی ایران
در دوران حکومت محمد رضا شاه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)

مینا یزدانی

برگردان: پویا موحد

عنوان انگلیسی:

Towards a History of the Baha'i Community of Iran
during the Reign of Mohammad Reza Shah

طراحی جلد: کیوان مهجور

چاپ نخست، دی ۱۳۹۸ (دسامبر ۲۰۱۹)

لس آنجلس

۷۲ صفحه

Email: editor@aasoo.org

نمایه: آیین بهائی، اسلام، ایران، حکومت پهلوی، انجمن حجتیه، آیت‌الله خمینی،

آیت‌الله بروجردی، امیر عباس هویدا، حقوق بشر

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی کتاب محفوظ است.

استفاده تجاری از این اثر ممنوع است.

بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

مقدمه / ۹

دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰: سال‌های پرحادثه و خونین / ۱۳

کارزار ضد بهائی در سال ۱۳۳۴ و پیامدهای آن / ۲۵

از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۵: امنیت نسبی / ۳۷

سلب حق کار بر اساس قانون / ۴۰

بهائیان و مناصب قدرت / ۴۶

انجمن‌های ضد بهائی / ۵۷

عدم موجودیت رسمی / ۵۹

سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷: ناامنی مجدد / ۶۱

نتیجه / ۶۹

نگاهی به تاریخ جامعه‌ی بهائی ایران در دوران حکومت محمد رضا شاه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷) مینا یزدانی^۱ برگردان: پویا موحد

۱. مینا یزدانی دانشیار تاریخ در دانشگاه ایسترن کنتاکی در آمریکا است. از او چند مقاله و کتاب اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجار از خلال آثار مبارکه بهائی منتشر شده است. آنچه می‌خوانید برگردان نسخه‌ی روزآمدشده‌ی مقاله‌ی زیر است:

Mina Yazdani, "Towards a History of the Baha'i Community of Iran during the Reign of Mohammad Reza Shah," **Iran Namag** 2, no.1 (Spring 2017): 2-29.

مقدمه

با گسترش آیین بهائی در ایران و از ابتدای تولد پرحادثه‌اش در این کشور در میانه‌ی قرن نوزدهم، سرکوب پیروان آن بخشی از تاریخ ایرانیان بوده است.^۱ همان‌طور که عباس امانت نشان داده، در طول دوران قاجار (۱۱۶۴ تا ۱۳۰۴)، کشتارها و کارزارهای ضدبایی معمولاً هم‌زمان با بحران‌های ولایتی یا مملکتی رخ می‌داد. بایی‌ها (و بعداً بهائی‌ها) را قربانی می‌کردند تا کوتاهی‌های دولت در مورد نفوذ اقتصادی و سیاسی اروپاییان را پنهان کنند. جلب توجه عموم به شرارت‌های این «فرقه‌ی ضاله» عامل استحکام روابط میان دولت قاجار و علماء بود.^۲ با به قدرت رسیدن رضا شاه، حملات فیزیکی علیه بهائیان، از جمله قتل آنان، به نحو چشم‌گیری کاهش یافت اما متوقف نشد. در سال ۱۳۰۵، دسته‌های خشمگین مردم بین هشت تا دوازده بهائی را در جهرم به قتل رساندند. ظاهراً یک نماینده که به دنبال انتخاب مجدد در مجلس بود، برای کسب حمایت رهبران دینی که با بهائیان مخالف بودند، به تحریک عاملان این حملات دست زده بود. بهائیان به مسئولان محلی و ملی

۱. برای ملاحظه‌ی مقالات متعدد درباره‌ی آیین بهائی، نگاه کنید به:

Encyclopedia Iranica, s.v. "Baha'i Faith or Bahatism."

۲. عباس امانت، «ریشه‌های بهائی‌ستیزی در ایران»، **بهائیان ایران: پژوهش‌های تاریخی-جامعه‌شناختی**، ویراستاران: دومینیک پرویز بروکشا و سینا فاضل، مترجمان: عرفان ثابتی و حوربوش رحمانی، ویراستار فارسی: فریدون وهمن (نشر باران، ۱۳۹۰)، صص ۲۵۷ تا ۳۰۸.

شکایت کردند تا خسارت وارده جبران شود اما دست رد به سینه‌ی آنها زدند. این آخرین واقعه‌ی قتل دسته‌جمعی بهائیان در دوران حکومت رضا شاه بود.^۱ هر چند در سال‌های پایانی حکومت رضا شاه امنیت بهائیان در مقابل حملات فیزیکی تأمین شد اما حکومت، جلسات بهائیان را ممنوع کرد و حظیرةالقدس‌ها و مدارس بهائیان را بست، و شروع به آزار بهائیان در ارتباط با فرم‌های سرشماری و اسناد ازدواج و تولد کرد. حکومت همچنین بعضی از بهائیان را از مشاغل دولتی اخراج کرد و شماری از بهائیان را که در ارتش به خدمت مشغول بودند، از درجه‌ی خود خلع کرد.^۲ شاید انگیزه‌ی چنین اقدامات شدیدی این بوده که رضا شاه می‌خواست «همه‌ی سرسپردگی‌های دیگر را تحت تسلط وفاداری به شخص خود درآورد»^۳ یا شاید نمی‌خواست است که بیش از آنچه به ناچار برای تحقق ایده‌های «مدرن‌سازی» اش لازم بود با علماء درگیر شود. با کناره‌گیری قهری رضاشاه از قدرت و تکیه زدن محمد رضا شاه بر تخت سلطنت در سال ۱۳۲۰، نفوذ علما دوباره افزایش یافت و دورانی جدید آغاز شد. روایت‌های تاریخی منتشر شده در ایران بعد از انقلاب اسلامی معمولاً بهائیان دوران پهلوی را به شکلی تصویر می‌کنند که گویا در آرامش و آسایش به سر می‌بردند و حتی مزایایی بیش از سایر شهروندان داشتند.^۴ اما مطالعه‌ی دقیق منابع دست اول

1. Mina Yazdani, "Religious Contentions in Modern Iran, 1881-1941" (PhD Diss. University of Toronto, 2011), 229-230.

2. Yazdani, "Religious Contentions in Modern Iran," 237-38.

3. Douglas Martin, "The Persecution of the Baha'is of Iran, 1844-1984," *Baha'i Studies*, 12/13 (1984), 20.

۴. طی حدود یک دهه‌ی گذشته، علاوه بر آثار جدلی پرشمار، کتاب‌هایی در جمهوری اسلامی ایران منتشر شده‌اند که در لباس مبدل مطالعات دانشگاهی، روایت رسمی حکومت جمهوری اسلامی درباره‌ی زندگی بهائیان تحت حکومت محمد رضا شاه را بازآفرینی و تأیید می‌کنند. نمونه‌هایی از این کتاب‌ها عبارت‌اند از: مسعود کوهستانی‌نژاد، *روحانیت - بهائیان (نیمه‌ی اول سال ۱۳۳۴)*، (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

تصویر دیگری را ارائه می‌کند. این مقاله با فاصله‌گیری از روایت‌های بیش از حد ساده و تک‌وجهی، استدلال می‌کند که زندگی جامعه‌ی بهائی در دوران حکومت محمد رضا شاه (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷) موضوعی پیچیده، چندلایه و چندوجهی است و با در نظر گرفتن امنیت فیزیکی آنها به عنوان شاخصی برای وضعیت کلی‌شان، می‌توان گفت که زندگی این جامعه در این دوران از مراحل مختلفی عبور کرد که هر یک با تغییری در موازنه‌ی قدرت و تعاملات میان حکومت و روحانیون و طرفداران‌شان همراه بود. دیگر عوامل تعیین‌کننده، نگرش‌های متنوع مردم و فعالیت‌های خود بهائیان بود. مرحله‌ی نخست، از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۴، دورانی بود که بهائیان در معرض حملات فیزیکی قرار داشتند، قربانی تعاملات میان حکومت، روحانیون و مردم بودند و چند واقعه‌ی خونین را تجربه کردند، که در اوج خود به کارزار ضدبهائی سال ۱۳۳۴ و پیامدهای بعد از آن انجامید. مرحله‌ی دوم، از اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ تا حدود سال ۱۳۵۶ بود که در طول آن برای دو دهه حملات فیزیکی به طور نسبی متوقف شد و بهائیان از امنیت بیشتری نسبت به گذشته برخوردار بودند اما به طور رسمی به عنوان یک جامعه‌ی دینی پذیرفته نشدند و وجودشان به عنوان بهائی اساساً نادیده گرفته یا انکار می‌شد. دو سال پایانی حکومت شاه سومین مرحله را تشکیل می‌دهد، که در طول آن دوباره دورانی پر از خون‌ریزی رقم خورد. به نظر می‌رسد که تصمیمات شاه در مورد شیوه‌ی رفتار با بهائیان تابع دو نیروی متضاد بوده است؛ یکی میل او به جلب رضایت روحانیون که عمدتاً خواهان سرکوب بهائیان بودند؛ و دیگری تمایل او برای آن که

۱۳۸۶؛ ثریا شهسوار، اسناد فعالیت‌های بهائیان در دوره‌ی محمد رضا شاه، (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸): لیلیا چمن‌خواه، بهائیت و رژیم پهلوی (تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۱).

پیشاهنگ حقوق بشر شناخته شود. هر چند او تعصبی علیه بهائیان نداشت اما تجربه‌ی مراحل اولیه‌ی کارزار ضدبهائی در سال ۱۳۳۴ و نیز دو سال پایانی حکومت او نشان داد که هر وقت در تنگنای جدی قرار می‌گرفت، به قربانی کردن بهائیان رضایت می‌داد. باید افزود که با توجه به طولانی بودن مدت زمان مورد مطالعه، و ماهیت چندوجهی موضوع مطالعه، این مقاله حداکثر می‌تواند دورنمایی از این موضوع را ارائه کند.

دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰:

سال‌های پرحادثه و خونین

دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ برای جامعه‌ی بهائی ایران، سال‌هایی پرحادثه و گاه حتی خونین بود. بعد از سرکوب نسبی فعالیت‌های بهائیان در آخرین سال‌های حکومت رضا شاه، سال‌های میانی دهه‌ی ۱۳۲۰ با نقشه‌ای جدید در جامعه‌ی بهائی برای مهاجرت (نقل مکان به نقاطی که بهائیان کم‌تری داشتند یا بهائی نداشتند) و تبلیغ دین‌شان در درون و بیرون ایران همراه بود.^۱ دهه‌ی ۱۳۲۰ همچنین دورانی است که در آن علمای شیعه که عمدتاً بهائیان را دشمنان اسلام تلقی می‌کردند، مجدداً قدرت گرفتند، حکومت مرکزی، تحت نظارت شاهی جوان و کم‌تجربه، دچار ضعف نسبی بود، و نظام قضایی مایل یا قادر به محافظت از بهائیان نبود. ترکیب این عوامل جامعه‌ی بهائی را در معرض دوره‌هایی از سرکوب شدید قرار داد.

وقتی محمد رضا شاه جوان (مرگ ۱۳۵۹) در سال ۱۳۲۰ بر تخت نشست، یکی از راه‌بردهای او برای تحکیم قدرتش جلب رضایت علماء

۱. نخستین نقشه‌ی سازمان‌دهی شده برای گسترش دین بهائی در ۱۹ مهر ۱۳۲۴ آغاز شد. نگاه کنید به:

Encyclopedia Iranica, s.v. "Baha'i Faith or Bahaism v. The Baha'i Community of Iran."

بود.^۱ سیاست‌مدار زیرک، محمد علی فروغی^۲، به عنوان اولین نخست‌وزیر شاه، در یک کنفرانس مطبوعاتی به روزنامه‌نگاران گفت که «به دین هم حمایت باید کرد»^۳. فروغی، پس از عزل قهری رضا شاه از قدرت، در تقویت موقعیت شاه جدید نقشی محوری داشت و برای شاه جوان و نگران، در مقام یک مشاور باتجربه عمل می‌کرد. حمایت از دین بیش و پیش از هر چیز به معنای حمایت از علمای شیعه بود. شاه که از گسترش کمونیسم در ایران هراس داشت و نگران سیاست‌مداران با تجربه و قدرتمندی مثل احمد قوام (مرگ ۱۳۳۴) بود، پیوندهای محکمی با علماء برقرار کرد، که ممتازترین‌شان در آن زمان آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی (مرگ ۱۳۴۰)، مرجع تقلید پی‌رقیب ایرانیان شیعه بین سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ بود، کسی

۱. درباره‌ی محمد رضا شاه، نگاه کنید به

Gholam R. Afkhami, **The Life and Time of the Shah** (Berkeley, CA: University of California Press, 2009); 'Abbas Milani, **The Shah** (New York: Palgrave and McMillan, 2011); Homa Katouzian, **The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran** (New Haven: Yale University Press, 2009), 229-287; Abbas Amanat, **Iran: A Modern History** (New Haven: Yale University Press, 2017), chapters 9-12.

درباره‌ی تلاش شاه برای کسب رضایت روحانیون نگاه کنید به:

Milani, **The Shah**, 99.

۲. درباره‌ی نقش فروغی در انتقال قدرت/پادشاهی از رضا شاه به فرزندش نگاه کنید به: Katouzian, **The Persians**, 230-231.

۳. احمد کسروی، **سرنوشت ایران چه خواهد بود؟** ویراست نخست، (تهران، چاپخانه اردیبهشت، ۱۳۲۴)، ص ۱۸. قابل دسترس در:

www.kasravi.info/ketabs/sarnevesht-e-iran.pdf (آخرین دسترسی در ۴ تیر ۱۳۹۲). کسروی که این متن را چهار سال بعد از به قدرت رسیدن محمد رضا شاه نوشت و کتاب را تحت نام «یک ایرانی» به چاپ رساند، در ادامه می‌گوید از گفته‌ی فروغی کاملاً روشن است که منظور او از «حمایت دین» چیست. و سپس همه‌ی دولت‌های بعدی، روزنامه‌های معاصر و حزب توده را به علت حمایت‌شان از روحانیون ملامت می‌کند.

دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰: سال‌های پرحادثه و خونین

که همان‌طور که جای دیگر به تفصیل بیان شده^۱، ضدیتی شدید و بی‌آزم با دین بهائی داشت. شاه و آیت‌الله مکرراً یکدیگر را ملاقات می‌کردند و در این دیدارها بروجردی خواسته‌های خود را بیان می‌کرد. بروجردی در احیای حوزه در قم نقشی محوری بازی کرد و رهبری آن را از دهه‌ی ۱۳۳۰ بر عهده گرفت. او به عنوان رئیس حوزه، طلبه‌ها را به نقاط مختلف ایران می‌فرستاد تا بهائیان را سرکوب کنند.^۲ آنچه یکی از این فرستادگان به نام احمد شاهرودی از گفته‌های بروجردی در زمان اعزام خود و دو نفر دیگر به ثبت رسانده، درباره‌ی قتل‌های پراکنده‌ی بهائیان در دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ در اطراف ایران توضیحی محتمل ارائه می‌کند. این روایت همچنین بازتاب احساس قدرت و مصونیتی است که آیت‌الله العظمی در برابر قانون داشت: «بروید و این‌ها (بهائی‌ها) را بکشید! اگر توانستید بکشید! بکشید و اطمینان داشته باشید.»^۳ در کنار قدرت‌گیری مجدد علماء، انجمن‌های اسلامی بسیاری شکل گرفتند که تقریباً همگی با بهائیان مخالف بودند و

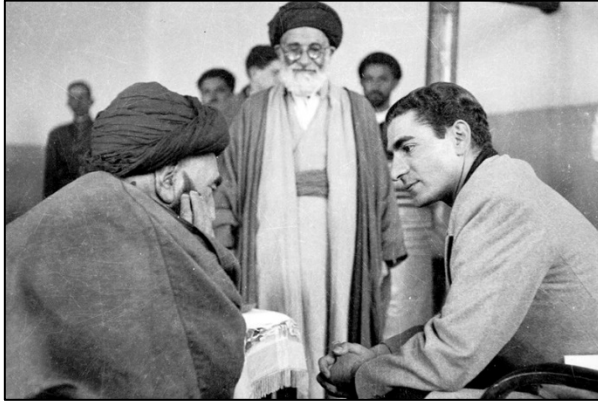
1. Mina Yazdani, "Islamic Ecumenism in Mid-Twentieth Century Iran: A Reaction to a Messianic Movement?" in the panel, "Messianism in Iranian Islam: From Conceptions to Re-Conceptions," The Tenth Biennial Iranian Studies Conference, Montreal, Canada, 9 August, 2014.

۲. حتی قبل از آن که آیت‌الله بروجردی به چنین موقعیت برجسته‌ای دست یابد، در مواردی موفق شده بود که بهائیان را سرکوب کند. یک بار در سال ۱۳۰۶ در بروجرد، به درخواست آیت‌الله، مسئولان شهر یک بهائی را از منصب خود که معاونت شعبه‌ی محلی یکی از دفاتر دولتی بود (اداره‌ی ثبت احوال) برکنار و بهائیان را از آن شهر بیرون کردند. نگاه کنید به:

Muhammad Husayn 'Alavi Tabataba'i, *Khatirat-i zindigani-yi Ayatollah al-'Uzma Aqa-yi Burujirdi* (Tehran: Ittila'at, 1341/1962), 36.

۳. غلام‌رضا کرباسچی، *تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه‌ی علمیه‌ی قم)*، ویراست اول (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰)، ۱۶۲:۱.

طرفداران فراوانی میان عامه‌ی مردم داشتند، نه تنها در تهران بلکه در دیگر شهرها مانند قم، شیراز و مشهد.^۱



محمد رضا شاه پهلوی در حال گفتگو با آیت‌الله بروجردی

۱. نگاه کنید به: مرکز اسناد ریاست جمهوری، اسنادی از انجمن‌ها و مجامع مذهبی در دوره‌ی پهلوی (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱). برای پژوهشی ژرف درباره‌ی این جوامع و اهداف‌شان، نگاه کنید به: محمد توکلی طرقي، «بهائی‌ستیزی و اسلام‌گرایی»، ایران نامه، سال نوزدهم، شماره‌ی ۱-۲ (زمستان ۱۳۷۹، بهار ۱۳۸۰): صص ۷۹ تا ۱۲۴.

در سه سال اول حکومت محمد رضا شاه، سرکوب بهائیان شیوه‌های گوناگونی را دربرمی‌گرفت، از اخراج آنها از شهرها و روستاها گرفته تا غارت، هجوم، چپاول، سنگ‌اندازی به خانه‌ها و محل‌های کار و آتش زدن آنها، ریشه‌کن کردن درختان متعلق به بهائیان و امثال آن. هر چند این سرکوب، خشن و وحشیانه بود اما به ندرت به قتل منجر می‌شد.^۱ حکومت به جای تنبیه و مجازات صحیح متعديان و مشوقان آنان، بخش‌نامه‌ای صادر کرد که به طور رسمی فعالیت‌های بهائیان را محدود و کارمندان بهائی دولت را از تبلیغ دین‌شان منع می‌کرد (که در کل صرفاً به معنای امتناع از هرگونه صحبت علنی درباره‌ی دین‌شان بود).^۲ خودداری حکومت از مجازات خاطیان، در کنار این بخش‌نامه، مذهبیون متعصب را جسورتر کرد. در نتیجه بر شدت حملات افزوده شد. در مرداد ۱۳۲۳ در شاهرود بعد از یک ماه تنش و تهدید، گروهی از مردم خشمگین به خانه‌ها و مغازه‌های بهائیان یورش بردند، آنها را غارت کردند و آتش زدند و سه نفر از بهائیان را وحشیانه به قتل رساندند.^۳ این آغاز دورانی به طول بیش از یک دهه بود که طی آن هم‌زمان با اعزام روحانیون توسط آیت‌الله بروجردی به روستاها و شهرها برای تعلیم اسلام، ماجراهای مکرری از قتل‌های پراکنده‌ی

۱. حتی در این دوران مواردی از قتل بهائیان رخ می‌داد: آقای جذبانی در سال ۱۳۲۰ در ایول مازندران، و عبدالحسین رضوانی در سال ۱۳۲۲ در قاهرخ، روستایی در نزدیکی شهرکرد. نگاه کنید به تورج امینی، اسناد بهائیان ایران، از سال ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱ (استکهلم، سوئد: باران، ۲۰۱۲)، صص ۳ تا ۴.

۲. نگاه کنید به متن بخش‌نامه در امینی، اسناد ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱، صص ۴۹۱-۹۲.

۳. برای ملاحظه‌ی یک روایت دست اول از وقایع شاهرود نگاه کنید به: ی. پ. حقایق گفتنی در پیرامون حادثه‌ی ننگین شاهرود و کشتار بهائیان به دست شیعیان (تهران: پرچم، ۱۳۲۴). برای ملاحظه‌ی منابع اولیه در ارتباط با این وقایع، نگاه کنید به: امینی، اسناد ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱، صص ۵۰۶ تا ۵۱۱، ۵۱۶ تا ۵۲۷، ۵۳۵ تا ۶۱۷؛ میمندی‌نژاد، «واقعه‌ی شاهرود»، مرد امروز، ۲۶ (۲۷ مرداد ۱۳۲۳).

بهائیان رقم خورد. در تابستان ۱۳۲۶ مهندس جوان و موفق به نام عباس شهیدزاده و یک بهائی دیگر به نام حبیب‌الله هوشمند، به ترتیب، در شاهی و سروستان به قتل رسیدند؛^۱ در سال ۱۳۲۸ دکتر سلیمان برجیس در کاشان به شکلی وحشیانه به قتل رسید^۲ و در سال ۱۳۲۹ غلامرضا اختری و پسرش نورالله در نزدیکی یزد کشته شدند و بهرام روحانی هم در تفت به قتل رسید. به دنبال این موارد، قتل‌ها ادامه یافتند: محمد کیوانی در نجف آباد در سال ۱۳۳۰، نورالدین فتح اعظم در روستای رامجین در نزدیکی قزوین در سال ۱۳۳۱، و رحمان کلینی در لرستان در سال ۱۳۳۲ (این‌ها همه قتل‌هایی به ثبت رسیده هستند).^۳ در اغلب این پرونده‌ها بهائیان، قربانی بحران‌های سیاسی و اجتماعی شدند. در اکثر موارد، یک یا چند نفر از روحانیون، شیعیان را به خشونت علیه بهائیان تحریک کرده بودند.

جدا از روحانیون، ضدیت با بهائیان در بین بعضی افراد عادی غیر روحانی نیز وجود داشت که از قدرت خود به نفع تعصبات‌شان سوءاستفاده می‌کردند. برای مثال، تصادفی نیست که همان مأمور پلیس

۱. در سال‌های اخیر روشن شد که قتل حبیب‌الله هوشمند و ابوالقاسم کی‌خواه از بهائیان اصفهان، به حکم آیت‌الله ربانی شیرازی صورت گرفته بود. نگاه کنید به:

"مراسم گرامیداشت سالگرد شهادت مجاهد نستوه حضرت آیت‌الله ربانی شیرازی در زرقان فارس برگزار شد"، سایت خبری تحلیلی بولتن نیوز، ۱۷ اسفند ۱۳۹۵.

۲. برای ملاحظه‌ی یک مطالعه‌ی مفصل درباره‌ی قتل دکتر برجیس، نگاه کنید به: ناصر مهاجر، «کاردآجین کردن دکتر برجیس»، باران (بهار و پاییز ۱۳۸۷)، صص ۱۰ تا ۲۴؛ همچنین نگاه کنید به:

Mousa Amanat, *Baha'iyān-i Kashan*, ed. Noura Amanat-Samimi (Madrid, Spain: Nehal, 2012), 212-216.

۳. برای ملاحظه‌ی اسناد مرتبط نگاه کنید به: امینی، اسناد ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱، صص ۷۴۲ تا ۷۵۳، و ۵۸۰ تا ۵۸۳، ۵۹۱، ۵۹۴. همچنین نگاه کنید به:

The Baha'i World, vol XII, 1950-1954 (Wilmette, Illinois, 1956, repr., 1981), 690-692, 710-711.

فاطمی نامی که در سال ۱۳۲۳ در شاهرود رئیس پلیس بود، در سال ۱۳۲۶ در شاهی و در سال ۱۳۲۸ در کاشان مأموریت داشت، یعنی دقیقاً در جاهایی که ماجراهای فوق‌الذکر بدون کوچک‌ترین مداخله‌ی پلیس اتفاق افتادند. در مورد فاطمی چنین گزارش شده که وقتی اولین نشانه‌های خطر مشاهده و به او گزارش شده بود، او این هشدارها را نادیده گرفته بود.^۱ مثال دیگری از سوءاستفاده‌ی افراد غیر روحانی از قدرت خود علیه بهائیان آن است که در دهه‌ی ۱۳۵۰ در نتیجه‌ی وجود نگرش ضدبهای در میان مسئولان، به‌ویژه در وزارت اقتصاد، مالیات‌های گزاف به طور غیر قانونی بر جامعه‌ی بهائی ایران تحمیل شد.^۲

در تمام این موارد بهائیان از طرق قانونی شکایت کردند و خواهان رسیدگی شدند. مسئولان به ندرت به این شکایات واکنش نشان دادند و تحقیقات، هر جا به انجام رسید، به این بهانه که بهائیان با صحبت علنی درباره‌ی دین‌شان محرک این حملات بوده‌اند، تقصیر را به گردن

۱. برای مثال، بلافاصله قبل از قتل دکتر برجیس، وقتی بهائیان کاشان با فاطمی ملاقات کردند و با او از نگرانی‌های خود درباره‌ی نتایج احتمالی سخنرانی‌های شدیداً تحریک‌آمیزی سخن گفتند که روحانیون با هدف برانگیختن مردم علیه بهائیان «اخلاقاً فاسد» بر سر منبر ایراد می‌کردند و می‌گفتند که خون آنها حلال است، او صرفاً به بهائیان را اطمینان داد که هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. روح‌الله مهرباخانی، «شهادت دکتر برجیس» **آهنگ بدیع**، شماره‌ی ۱۷، ۴ اسفند ۱۳۲۸، ص ۴. برای آگاهی از حمایت او از خاطیان در حوادث سال ۱۳۲۳ شاهرود، نگاه کنید به: ناصر پاک‌دامن، **قتل کسروی**، ویراست دوم (سوئد: افسانه، ۱۳۳۷)، صص ۸۶ تا ۸۷.

۲. سیروس علائی، «تاریخچه‌ی مالیات بر ارث حضرت شوقی ربانی ولی امر بهائی»، نسخه‌ی دست‌نویس در تملک شخصی. خلاصه‌ای از این مقاله در منبع زیر منتشر شده است: سیروس علائی، «ماجرای املاک شوقی افندی»، در **ایران در عصر پهلوی**، جلد ۱۲، به ویراستاری مصطفی الموتی. (London: Paka Press, ۱۹۹۲) صص ۲۳۲ تا ۲۳۸.

آنها می‌انداخت.^۱ در بعضی از موارد، مأموران از تحقیق درباره‌ی پرونده خودداری می‌کردند زیرا شکایت از سوی یک نهاد بهائی به ثبت رسیده بود و مسئولان اعتقاد داشتند که با پاسخ دادن به چنین شکایتی نهادهای بهائی را به رسمیت شناخته‌اند.^۲ قاتلان که معمولاً به طور جمعی عمل می‌کردند، هرگز مجازات نمی‌شدند. برای مثال، قاتلان دکتر برجیس که به طور دسته‌جمعی به قتل او اعتراف کرده بودند، همگی به دلیل «فقدان شواهد»^۳ تبرئه شدند.

۱. برای مثال، نگاه کنید به نامه‌ی ۷ بهمن ۱۳۲۶ از وزیر داخله به فرماندار فارس، و فرما نداران تعدادی از شهرهای دیگر. امینی، اسناد ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱، صص ۷۹۶ تا ۷۹۷. همچنین نگاه کنید به نامه‌ای که وزیر داخله به نخست وزیر سعید در ۲۳ خرداد ۱۳۲۳ نگاشته در امینی، اسناد ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱، صص ۴۸۲ تا ۴۸۳.

۲. برای مثال، در ۱۰ بهمن ۱۳۲۸ پنج روز قبل از قتل دکتر برجیس، محفل روحانی ملی بهائیان ایران، هیئت مدیره‌ی جامعه‌ی بهائیان، به رئیس پلیس نامه نگاشت تا توجه او را به خطراتی جلب کند که بالقوه بهائیان کاشان و بعضی از دیگر نقاط ایران را تهدید می‌کرد و خواهان مداخله‌ی پلیس شد. اخبار امری، شماره‌ی ۱۰، (۱۳۲۸) صص ۹۰ تا ۹۱. نتیجه‌ی این شکایت و شکایات مشابه آن که بعد از قتل دکتر برجیس صورت گرفت، به جای تأمین امنیت، آن بود که اسدالله علم (مرگ ۱۳۵۷)، وزیر داخله، در ۱ اسفند ۱۳۲۸، به نخست وزیر، محمد سعید، نامه‌ای نگاشت و در آن ابراز نگرانی کرد که نامه‌های رسمی از «محفل بهائیان» به دفاتر دولتی به آنها مقبولیت رسمی می‌بخشد و «بیشتر موجب تحریک تعصب مسلمانان» می‌شود. بنابراین، علم به نخست وزیر پیشنهاد کرد «چون هیچوقت بهائیان نتوانسته‌اند اظهار وجود نمایند و این رویه‌ی جسورانه‌ی آنها مخالف با مصالح کشور می‌باشد، اقتضا دارد هرچه زودتر محافل آنها به کلی متروک و مطرود گردد». نگاه کنید به امینی، اسناد ۱۳۲۰ تا پایان ۱۳۳۱، صص ۸۶۰. همچنین فرماندار فارس، عزت الممالک اردلان (م. ۱۳۶۶) در بحبوحه‌ی سرکوب بهائیان سروستان، صراحتاً گفت که هر نامه‌ی شکایتی را که «محفل بهائی» نوشته باشد، «پاره خواهد کرد» و فقط به شکایاتی توجه خواهد کرد که از افراد و بدون ذکر نام بهائی دریافت شوند. امان الله اردلان (عزت الممالک)، خاطرات حاج عز الممالک اردلان: زندگی در دوران شش پادشاه (تهران: خورشید، ۱۳۷۲)، صص ۳۱۵-۱۶، به نقل از مهاجر، «کاردآجین»، صص ۱۸.

۳. برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به مهاجر، کاردآجین، صص ۲۰-۲۱.



دکتر سلیمان برجیس، پزشک ساکن کاشان، در بهمن سال ۱۳۲۸ به قتل رسید.

در موارد استثنایی که دولت کسی را دستگیر می‌کرد، اقدام جمعی گروهی از روحانیون برای آزاد کردن متهمان عامل فشار بر دولت می‌شد.^۱ در یک مورد استثنائی که قاتل دو نفر از بهائیان محاکمه شد و حکم اعدام گرفت، این حکم هرگز اجرا نشد. در سال ۱۳۳۰ محمد حسین انصاری به قتل دو بهائی، غلامرضا اخضری ۵۹ ساله و فرزندش نورالله، اعتراف کرد. وقتی آیت‌الله بروجردی شنید که یک مسلمان قرار است به جرم قتل دو بهائی اعدام شود به شدت خشمگین شد و فرستاده‌ی خود، یعنی آیت‌الله خمینی جوان را به نزد شاه فرستاد تا از او بخواهد که

۱. برای ملاحظه‌ی نقش آیت‌الله‌ها بروجردی، کاشانی، بهبهانی و تعدادی دیگر از روحانیون در آزادی قاتلان دکتر برجیس، نگاه کنید به رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی، سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۷، ویراست ششم. (قم: منتشر شده توسط مؤلف، ۱۳۸۵)، ص ۱۶۲. منبع جعفریان خاطرات یکی از قاتلان است: «خاطرات گل‌سرخ»، یاد، شماره ۶، صص ۴۵-۴۶.

حکم اعدام را متوقف کند.^۱ بر اساس مستندات موجود، شاه این تقاضا را پذیرفت.^۲

در موارد دیگر، این واقعیت که قاتلان معمولاً به صورت گروهی عمل می‌کردند و از سوی یک گروه تندرو به نام فدائیان اسلام حمایت می‌شدند سبب می‌شد که از مجازات در امان بمانند. وقتی ۱۷ نفری که فتح اعظم را به قتل رسانده بودند به دادگاه احضار شدند، فدائیان اسلام مبالغه‌نگفتی را از بازاریان جمع‌آوری کردند تا یک وکیل مجرب را برای دفاع از قاتلان استخدام کنند. ۲۰ نفر از این سازمان تروریستی در جلسه‌ی دادگاه حاضر شدند و بیرون دادگاه خانواده‌ی مقتول را تهدید کردند. نظام قضایی که تمایلی به مخالفت با فدائیان و انگیزه‌ای برای دفاع از حقوق بهائیان مقتول نداشت قاتلان را تبرئه کرد. آنها پیروزی خود را به طور دسته جمعی و در حضور روحانی ممتاز محمد بهبهانی جشن گرفتند.^۳

اغلب این قتل‌ها توجه افکار عمومی را چندان به خود جلب نکرد اما قتل دکتر برجیس استثناء بود، شاید به این دلیل که اولاً او پزشکی سرآمد بود که به مردم محروم یک شهر کوچک خدمت می‌کرد، و ثانیاً قاتلان جسورانه به قتل اعتراف کردند، و ثالثاً نظام قضایی بی‌اعتنایی فاحشی نسبت به عدالت و قانون‌مداری نشان داد. موجی بی‌سابقه از

۱. نگاه کنید به علی منتظری، متن کامل خاطرات آیت الله حسین علی منتظری به همراه پیوست‌ها (فاقد محل چاپ: اتحادیه‌ی ویراستاران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹) ص ۲۲۱؛ محمد تقی افغان، بی‌گناهان، نسخه‌ی دست‌نویس تحت تملک خصوصی، صص ۲۴۵ تا ۲۴۹. جعفریان، جریان‌ها، ص ۱۵۵.

۲. در زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله بروجردی به ماجرای این قتل و نجات قاتلان با مداخله‌ی آیت‌الله بروجردی اشاره شده است، بدون آن که به این موضوع اشاره شود که آیت‌الله بروجردی آیت‌الله خمینی را در این ارتباط به نزد شاه فرستاد. نگاه کنید به: علوی طباطبایی، خاطرات زندگانی، صص ۸۱ تا ۸۵.

۳. احمد گل محمدی، جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ۲؛ ۴۶۷، سند شماره‌ی ۲۵۳.

همدلی نسبت به قربانی سراسر کشور را فرا گرفت. کانون پزشکان ایران نامه‌ای به شاه نوشت و خواهان تحقیق و تفحص جدید و مجازات متهمان شد. چند روزنامه و مجله مقالاتی درباره‌ی این وقایع منتشر کردند. و دانشجویان ایرانی در سوئیس تلگرافی به دولت فرستادند و توجه آن را به بازتاب بین‌المللی چنین اقدامات «وحشیانه‌ای» جلب کردند.^۱ احتمالاً برای کم‌رنگ کردن این همدلی‌ها بود که کمی بعد در سال ۱۳۲۸ بهائیان با اتهامات بی‌اساسی در ارتباط با قتل یک زن مسلمان و ۵ فرزند او در ابرقو مواجه شدند. این افترای عامدانه، به دستگیری، محاکمه‌ی ناعادلانه و سال‌ها زندانی شدن تعدادی از بهائیان بی‌گناه انجامید و یکی از آنها در زندان از دنیا رفت. همچنین یک مرد مسلمان بی‌گناه که مسئولان به‌رغم اعتراضات مکررش باور نداشتند که مسلمان است نه بهائی، در این ماجرا اعدام شد.^۲

بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ شاه به سبب حمایت روحانیون سرشناسی مثل آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی و آیت‌الله محمد بهبهانی در طول کودتا به آنها مدیون بود، و دست روحانیون را برای سرکوب بهائیان بازتر گذاشت. بر مبنای یک روایت، شاه برای نشان دادن قدردانی خود نسبت به آیت‌الله کاشانی، یک مأمور عالی‌رتبه را به نزد او فرستاد تا از او بپرسد که آیا تقاضای ویژه‌ای دارد. آیت‌الله تقاضا کرد که حظیره‌القدس بهائیان در تهران خراب شود. همان طور که در ادامه خواهد آمد، آیت‌الله بروجردی که در سال ۱۳۳۲ در نهایت طرف شاه

۱. برای ملاحظه‌ی اسناد مرتبط نگاه کنید به سهراب نیکوصفت، *سرکوب و کشتار دگراندیشان مذهبی در ایران*، جلد اول، از صفویه تا انقلاب اسلامی (آلرتزه، لوکزامبورگ: پیام، ۱۳۸۸)، صص ۳۹۷ تا ۴۰۷.

۲. برای ملاحظه‌ی جزئیات بیشتر، نگاه کنید به افنان، *بی‌گناهان*، صص ۵۱ تا ۲۱۴؛ نیکوصفت، *سرکوب و کشتار*، ۱: ۴۱۴-۳۸؛ امینی، *اسناد از ۱۳۲۰ تا پایان سال ۱۳۳۱*، ۹۰۰-۹۱۵ و دیگر جاهای متن.

را گرفته بود به همین ترتیب از شاه تقاضا کرد که بهائیان را سرکوب کند.^۱

۱. غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز: خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد، غلامرضا مصور رحمانی، (چاپ مجدد ۱۳۷۴، تهران: موسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶)، صص ۳۶۳ تا ۳۶۴.

کارزار ضد بهائی در سال ۱۳۳۴ و پیامدهای آن

روایت خود آیت‌الله بروجردی از تعاملش با شاه در مدتی که به کارزار ضد بهائی سال ۱۳۳۴ منتهی شد، بر روابط دربار و روحانیون در این دوره و نقشی که این روابط در تعیین وضعیت بهائیان داشت، پرتو می‌افکند:

هرگاه با شاه ملاقات کرده‌ام تأکید داشتم که جلوی این فرقه ضالّه‌ی مضلّه را بگیرند و او هم وعده می‌داد ولی عمل نمی‌کرد. تا در یکی از ملاقات‌ها به او فشار آوردم. گفت: این کار از من ساخته نیست. باید شما کمک کنید. گفتم: من چه قدرتی دارم. قدرت در دست شماست. گفت، شما مردم را وادارید که شکایت کنند و به من منعکس می‌شود، تا من مستندی برای جلوگیری داشته باشم. من دیدم نظر بدی نیست؛ از این روی، از آن به بعد، مردم شهرستان‌ها را وادار به نوشتن نامه‌هایی علیه این جریان کردیم. ماه رمضان که فرا رسید، به آقای فلسفی گفتیم علیه بهائیان سخنرانی کنند. نتیجه‌ی این کوشش‌ها این شد که شاه باتمانقلیچ را وادار کرد که ساختمان حضیره‌القدس {کذا فی الاصل} (مرکز بهائیان) را خراب کند.^۱

۱. مجتبی احمدی و دیگران (ویراستاران) چشم و چراغ مرجعیت: مصاحبه‌ی ویژه‌ی مجله‌ی حوزه با شاگردان آیت‌الله بروجردی (قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹)، ص ۵۵.

در مورد این که چرا شاه در سال ۱۳۳۴ چنین دستوری داد و با سرکوب بهائیان موافقت کرد، چند فرضیه ارائه شده است.



محمدتقی فلسفی در حال سخنرانی

بیشتر این فرضیه‌ها انگیزه‌ی او را جلب رضایت روحانیون می‌دانند. از یک سو، شاه مدیون روحانیون برجسته و شدیداً بهائی‌ستیزی مثل آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی و سید محمد بهبهانی بود زیرا آنها در کودتای ۱۳۳۲ از او حمایت کرده بودند.^۱ به نظر روی متحده، بازگذاشتن دست آیت‌الله بروجردی برای بهائی‌آزاری در این زمان تا اندازه‌ای پاداشی به وی بود که از دست برداشتن آیت‌الله کاشانی از حمایت از محمد مصدق پشتیبانی کرده بود. از سوی دیگر، شاه در این زمان در

۱. در این مورد نگاه کنید به مینا یزدانی، «بهائی‌آزاری؛ پیش از کودتا تا پس از آن»، بی‌بی‌سی فارسی (۳۰ مرداد ۱۳۹۲)، قابل دسترس در

http://www.bbc.com/persian/iran/2013/08/130820_i44_coup_bahai

موضع ضعف قرار داشت و محتاج حمایت روحانیون بود. متحده در شرح این ضعف می‌نویسد: «محمد مصدق با از دست دادن قدرت، محبوبیتش را از دست نداده بود. شاه در صدد بود به پیمان بغداد (سنتو) مورد حمایت آمریکا بپیوندد و از پیش سهمی از درآمد نفت را پذیرفته بود که از آنچه ملی‌گرایان شرط احترام می‌دانستند پایین‌تر بود، و این شایعه را تقویت می‌کرد که آمریکائی‌ها او را به قدرت برگرداندند.»^۱ در تحلیل شاهرخ اخوی، دولت در این زمان با مشکلات اقتصادی جدی مواجه بود و کارزار ضدبهائی می‌توانست توجه مردم را از این مشکلات منحرف سازد.^۲ مایکل فیشر نیز این وقایع را در بستر مشکلات اقتصادی کشور بعد از کودتای ۱۳۳۲ و نیز در ارتباط با کوشش دولت برای جلب حمایت روحانیون راست‌گرا تفسیر می‌کند.^۳ سر دنیس رایت، کاردار سفارت انگلیس در ۱۳۳۴ توضیحات متفاوتی ارائه می‌کند. او می‌گوید که شاه با تهدید مجبور به موافقت با سرکوب بهائیان شد زیرا علماء عکس‌هایی از ملکه ثریا در لباس شنا و نیز روزنامه‌هایی را در دست داشتند که بر مبنای روایت‌های ثابت‌نشده‌ی آنها نشان می‌داد که شاه از یک زن سرشناس آمریکائی فرزند پسری دارد، و شاه را تهدید می‌کردند که این عکس‌ها و روایت‌ها را منتشر خواهند کرد تا اغتشاش

-
1. Roy Mottahedeh, **The Mantle of the Prophet: Religion and Politics in Iran**, 2nd ed. (Oxford, UK: Oneworld, 2008), 238-239.
 2. Shahrough Akhavi, **Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period** (Albany, NY: State University of New York Press, 1980), 77.
 3. Michael M.J. Fischer, **Iran, from Religious Dispute to Revolution** (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1980), 187.

به پا شود. بنابراین، شاه پذیرفت که آنها به بهائیان حمله کنند.^۱ منوچهر اقبال نیز در این زمینه روایتی مشابه دارد.^۲ شاه چنین اجازه‌ای را داد و بقیه‌ی اتفاقات سال ۱۳۳۴ زبازد عموم است.^۳ با تأیید شاه، شاگرد آیت‌الله بروجردی، حجت الاسلام فلسفی

1. Milani, *The Shah*, 199.

منبع میلانی در نقل این روایت از این قرار است:

“*The Memoirs of Sir Denis Wright, 1911-1971*,” 1:280.

۲. دو سال بعد از رویدادهای سال ۱۳۳۴، در روز شنبه ۲ مرداد ۱۳۳۶، منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت، به شعاع‌الله علائی گفت: «یک مفسدی عکس شاه و ملکه را در موقع شنا در کنار دریا برداشته بود، به ایشان [آیت‌الله بروجردی] نشان داده بودند. اعلیحضرت هم برای جلوگیری آن، چنین فکر نمودند که مختصر اقداماتی برای جلب رضایت او [بروجردی] بشود. ولی این‌ها [فلسفی و اعوان و انصارش] شورش را درآوردند.» اقبال که در سال ۱۳۳۴ سناتور بوده، از طرف شاه مأمور می‌شود که با بروجردی دیدار کند. در آن‌چه اقبال از قول بروجردی در این ملاقات نقل می‌کند، از طرفی تلاش آیت‌الله برای کم‌رنگ کردن نقش خود در آغاز حملات، و از طرف دیگر، گله‌مندی او از «عقب‌نشینی» دولت آشکار است: «فلسفی از طرف شاه آمد و گفت که این اقدامات بر علیه بهائیان را دستور دارد انجام دهد و از من هم تأیید خواست. من هم که از بهائیان بدم می‌آید، در این موقع او را تأیید نمودم. حال شما عقب‌نشینی کرده‌اید و مرا در مشکلات سختی گذارده‌اید.» نقل در: شاپور راسخ و نیکا رمزی، *شعاع جهان‌افروز: زندگینامه و خدمات جناب شعاع‌الله علائی ابادی امرالله و سرگذشت خانواده‌ی جلیل ایشان* (مادرید، اسپانیا: نحل، ۲۰۱۶)، صفحه‌ی ۹۱.

۳. اما چیزی که کمتر گفته شده، روایت مهدی حائری از نقشی است که خمینی در این فرایند بازی کرد. حائری فیلسوف و سیاست‌مدار بود و در یک خانواده‌ی بلندپایه‌ی روحانی به دنیا آمده بود. او با فرزند آیت‌الله خمینی نسبت داشت و شاگرد و دوست نزدیک آیت‌الله محسوب می‌شد. او می‌گوید که در زمان کارزار ضدبهائی سال ۱۳۳۴ یا کمی بعد از آن جلسه‌ی مهمی میان آیت‌الله خمینی و شاه برگزار شده است. بر اساس روایت حائری، خمینی گفته بود که آیت‌الله بروجردی او را به نزد شاه فرستاده تا اسباب سرکوب بهائیان را فراهم آورد. در ملاقاتی با شاه، خمینی به او گفته بود: «شاه فقید، پدر تاجدار فقید شما، این گروه ضالّه را داد به طویل‌ه بستند؛ و الان هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند.» به گفته‌ی حائری، خمینی از نتیجه‌ی این ملاقات راضی بود. نگاه کنید به حبیب لاجوردی (ویراستار)، *خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی* (استاد فلسفه، فرزند بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم) (تهران: نادر، ۱۳۸۱)، صص ۵۶ تا ۵۷. به عقیده‌ی یرواند آبراهامیان، مورخ، کارزارهای ضد بهائی پادشاهان پهلوی در دهه‌ی ۱۳۱۰ و سپس در دهه‌ی ۱۳۳۰، شاهده‌ی بر حمایت ایشان از تشیع بود. نگاه کنید به:

که سخنرانی ماهر بود، سخنرانی‌های شدیداً تحریک‌آمیزی علیه بهائیان ایراد کرد. این سخنرانی‌ها هر روز ظهر در ماه رمضان، در زمانی که عصبیت دینی در اوج خود بود، از رادیو پخش می‌شد. سخنرانی‌های فلسفی موجی از خشونت را علیه بهائیان در سراسر کشور به راه انداخت. در شهرها و محله‌های کوچک‌تر گروه‌های خشمگین مردم به خانه‌ها و دیگر ساختمان‌های متعلق به بهائیان یورش بردند، آنها را غارت کردند و سوزاندند و قبرستان‌های بهائیان را نابود کردند، بسیاری از بهائیان را به تجاوز و قتل تهدید کردند (و به بعضی واقعاً تجاوز کردند)، بسیاری از بهائیان را به زور به مسجد بردند تا آنها را به ترک دین خود وادارند، و بسیاری دیگر را مجبور کردند که ترک دین خود را به صورت عمومی در رسانه‌ها اعلام کنند. برخی از کودکان و جوانان از مدرسه، و بسیاری از کارکنان دولت از کار اخراج شدند.^۱ در بعضی جاها مثل نجف آباد روحانیون معامله با بهائیان را ممنوع کردند.^۲ در بعضی دیگر، زنان را از همسران‌شان جدا کردند و آنها را به ازدواج با مسلمانان مجبور ساختند.^۳ در تهران ارتش، حظیرةالقدس بهائیان را تسخیر کرد و مأموران عالی‌رتبه‌ی نظامی و روحانیون در کنار هم گنبد آن را خراب

Ervand Abrahamian, **Radical Islam: The Iranian Mojahedin**

(London: I.B. Tauris, 1989), 19.

۱. شوقی افندی، **توقیع ۱۱۳**، (نسخه‌ی دست‌نویس در تملک شخصی)، خلاصه‌ای از این وقایع را ارائه می‌کند. دستور نخست‌وزیر (حسین علاء) به وزیر کشور درباره‌ی جلوگیری از فعالیت بهائیان و اخراج آنان از مشاغل دولتی را در **اینجا** ببینید. برای نمونه، نامه‌ی اخراج اسدالله رضضانی ثابت از کار در اداره‌ی کل گمرک را در **اینجا** ببینید.

۲. نگاه کنید به منتظری، **متن کامل خاطرات**، صص ۹۴ تا ۹۵.

۳. جعفریان به یکی از این موارد اشاره می‌کند، بدون آن که زمانش را مشخص کند. نگاه کنید به جعفریان، **جریان‌ها**، صص ۳۷۳ تا ۳۷۴.

کردند،^۱ کاری که بعضی از معاصران آن را ترفند دولت برای جلوگیری از قتل‌عام کامل بهائیان قلمداد کرده‌اند.^۲



مشارکت سپهبد نادر باتمانقلیچ در تخریب حظیرةالقدس - اردیبهشت سال ۱۳۳۴

وقتی برداشت عمومی چنین شد که دولت از بهائیان در مقابل تعرضات حمایت نخواهد کرد، گروه‌های خشمگین مردم در ۵ مرداد ۱۳۳۴ هفت نفر از بهائیان را در روستای هرمزک به قتل رساندند.^۳ پیش از

۱. توکلی طرقي، «بهائی‌ستیزی»، صص ۱۰۴ تا ۱۱۰؛ اخوی، دین و سیاست، صص ۷۶ تا ۸۷.

2. Hishmat Shahriari, Interview, A Quiet Genocide, <http://aquietgenocide.com/index.php/component/k2/163> (accessed 25 Oct. 2014).

۳. نگاه کنید به خلاصه‌ی مذاکرات مجلس درباره‌ی این واقعه به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۴۴ در روزنامه رسمی کشوری شاهنشاهی ایران: goo.gl/3eSOIM برای ملاحظه‌ی روایتی از این وقایع نگاه کنید به:

Muhammad Labib, **The Seven Martyrs of Hurmuzak**, trans. and foreword, Moojan Momen (Oxford: George Ronald, 1981).

این واقعه بهائیان هرگز بارها دست به دامان مسئولان شده بودند. مأموران اجرای قانون که در قریه حاضر بودند نه تنها به آنها کمکی نکردند بلکه در واقع در این سرکوب مشارکت کردند.^۱ محفل روحانی ملی بهائیان ایران از ابتدای سرکوبها، همچون تعدیات گذشته در دهه‌ی ۱۳۲۰، شکایت‌های متعددی در مورد تضمین امنیت و اجرای عدالت به مقامات ایران تقدیم کرد. کمی بعد از شروع این حملات، در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۴، محفل روحانی ملی نامه‌ای خطاب به نخست وزیر ایران نوشت و نسبت به این واقعیت اعتراض کرد که رادیوهای دولتی مانند رادیو تهران و رادیوی نیروی هوایی بهائیان را به نادرستی مردمی شرور جلوه داده‌اند. در همان نامه محفل روحانی ملی بر بعضی از اعتقادات و اصول بهائی تأکید کرد، از جمله این که برخلاف ادعاهای دو سخنران مذکور در نامه، یعنی فلسفی و شکوهی‌زاده، بهائیان «خدانشناس» و نسبت به امور کشور خود پی‌اعتنا نیستند، و این سخنی نادرست است که آنان «به هیچ اصول و معیار اخلاقی پایبند» نیستند. محفل نامه‌ی خود را چنین پایان داد که جامعه‌ی جهانی بهائی در سازمان ملل به عنوان یک سازمان غیر دولتی به رسمیت شناخته شده است. سپس در ادامه‌ی نامه توجه دولت را به آزادی‌های اساسی مرتبط با حقوق اولیه‌ی بشر (از جمله آزادی دین) و آزادی‌های مصرح در منشور سازمان ملل که به امضای ایران رسیده جلب کرد و از مقام‌های کشور خواست که برای جلوگیری از تعدی به بهائیان مداخله کنند. نهادهای بهائی سراسر جهان هم در تلگرام‌ها و نامه‌هایی، از شاه، نخست وزیر و، در بعضی موارد، مجلس سنا تقاضای کمک کردند.^۲

1. See Labib, *The Seven Martyrs*, 4-5, 13-15, and passim.

۲. برای شرحی از کارزار بهائی ستیزی سال ۱۳۳۴ و اقدامات جوامع بهائی در این باره، نگاه کنید به: عزیزالله سلیمانی، *لحظات تلخ و شیرین* (بی‌جا: سروش‌های، ۲۰۱۸)، صص ۲۹۷ تا ۳۰۷.

برای مثال، در ۲ خرداد ۱۳۳۴ نخستین مجموعه از این تلگرام‌ها فرستاده شد که از مقامات می‌خواست به موقعیت دشوار بهائیان ایران توجه کنند. دو روز بعد از ارسال این تلگرام‌ها نامه‌هایی حاوی جزئیات بیشتر ارسال شد. این تلگرام‌ها و نامه‌ها به روشنی بیان می‌کردند که بهائیان نه با دولت دشمنی دارند و نه مخالف اسلام هستند، دو اتهامی که در سخنرانی‌های پخش شده در رادیو و دیگر رسانه‌های عمومی به آنها متهم شده بودند. آنها هم‌چنین بر این نکته تأکید می‌کردند که بهائیان سراسر جهان ایران را زیارتگاه خود می‌دانند. در پایان تقاضا می‌کردند که حقوق بهائیان ایران رعایت شود.^۱ فرستندگان تلگرام‌ها با آگاهی از حساسیت حکومت ایران. و به‌ویژه شاه. به وجهی عمومی کشور، بر این نکته تأکید می‌کردند که از خواندن اخبار سرکوب بهائیان ایران در رسانه‌های عمومی حیرت کرده‌اند. نامه‌ها در ادامه جزئیات بیشتری را ارائه می‌دادند. برای مثال، محفل روحانی بهائیان ایالات متحده‌ی آمریکا در نامه‌ی خود به شاه تأکید کرد که «اطلاعات واصله درباره‌ی اقدامات دولت ایران علیه بهائیان، از رسانه‌های عمومی گردآوری شده» و سپس افزود که این اخبار «در بسیاری از شهرهای

1. Cablegram from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of the United States to Mohammad Reza shah Pahlavi, dated 24 May 1955; Cablegram from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of the United States to the Prime minister of Iran, dated 24 May 1955; Cablegram from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of the United States to the Senate of Iran, dated 24 May 1955; Cablegram from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of Egypt and Sudan to Mohammad Reza shah Pahlavi, dated 24 May 1955; Cablegram from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of Egypt and Sudan to the Prime Minster of Iran, dated 24 May 1955.

آمریکا»^۱ منتشر شده است. محفل آمریکا همچنین به نخست وزیر، علاء، خبر داد که اخبار سرکوب بهائیان «در رسانه‌های عمومی به نحو گسترده گزارش شده است.»^۲ با ادامه‌ی کارزار دروغ‌پراکنی و زشت‌نمایی در رسانه‌های عمومی و در نتیجه سرکوب بهائیان در کشور و بی‌اعتنایی به پیام‌های ارسالی، نامه‌های بیشتری به دولت ایران فرستاده شد. این بار با آگاهی از حساسیت حکومت نسبت به وجهه‌ی عمومی‌اش در میان کشورهای جهان، نامه‌های رسمی ارسالی، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را به مسئولان ایران یادآوری کردند. نمایندگان بهائیان آمریکا چنین نوشتند: «ایران به عنوان یکی از امضاءکنندگان منشور و قانون حقوق بشر از نظر جهانیان مسئولیت‌هایی را پذیرفته است.»^۳ محفل روحانی ملی بهائیان مصر و سودان در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۴ به محمدرضا شاه نوشت که «از طریق رسانه‌های عمومی از اخبار تکان‌دهنده‌ی حملات به بهائیان باخبر شده است. نویسندگان این نامه به منظور تصحیح تحریف‌ها، اتهامات ساختگی و دروغ‌های منتشرشده علیه بهائیان، با اشاره به تعالیم بهائی از این واقعیت ابراز تأسف می‌کنند که «شهرت نیکی» که ایران در میان بهائیان داشته است به علت این خشونت‌ها «خدشه‌دار شده است» و می‌افزایند که «سرکوب‌گران رفاه کشور خود را نادیده گرفته‌اند و خود را به عنوان ناقضان حقوق بشر و آزادی، شهرت داده‌اند.» نمایندگان بهائیان مصر و سودان در نامه‌ی مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۴ خطاب به نخست وزیر، توجه او را به «منشور

1. Letter from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of the United States to Mohammad Reza Shah, dated 26 May 1955.

2. Letter from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of the United States to the Prime Minister of Iran, dated 26 May 1955.

3. Letter from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of the United States to Mohammad Reza Shah Pahlavi, dated 26 July 1955.

حقوق بشر» جلب می‌کنند که توسط سازمان ملل اعلام شده و به اتفاق از سوی تمامی کشورهای متمدن از جمله ایران تأیید شده است.^۱

بهائینی هم که امید و نفوذی داشتند در پی رفع آزارها برآمدند. سرلشکر بازنشسته، شعاع‌الله علائی که در نظام اداری بهائی نیز سمتی داشت، علاوه بر نامه نوشتن به مقامات. از جمله، نخست وزیر، حسین علاء و وزیر کشور، اسدالله علم. که هیچ‌یک مؤثر نیفتاد، سعی کرد با شاه دیدار کند و تأثیر این جریان را بر «مقام سلطنت ایران و ایرانیان» با او در میان گذارد. شاه تقاضای ملاقات او را نپذیرفت اما توسط وزیر جنگ وقت پیام داد: «به علائی بگو اشتباه شده، اشتباه شده، دیروز دستور اکید دادم که به کلی از این وقایع به شدت جلوگیری شود و املاک بهائیان را مسترد دارند، با چنین دستور خود علائی تصدیق می‌نماید که دیگر صلاح نیست ملاقات شود.»^۲

پیام شاه به علائی احتمالاً گویای آن است که شاه سرانجام متوجه وخامت اوضاع شده بود. تقاضاهای مکرر، به‌ویژه نامه‌های ارسالی از خارج، عاقبت ثمر داد و شدیدترین حملات برای مدتی متوقف شد (البته چنان‌چه خواهیم دید نه همه‌ی آنها). دولت فهمید که دیگر نمی‌تواند با خواسته‌های علماء که خواهان نابودی کامل جامعه‌ی بهائی ایران بودند، همراه شود.^۳ محمد توکلی طرقی در تحقیق خود درباره‌ی

۱. افزون بر این، میلدرد متحده، نماینده‌ی جامعه‌ی جهانی بهائی در رابطه با این سرکوب‌ها به سازمان ملل شکایت کرد. نماینده‌ی ایران، رضازاده شفق، به کلی منکر این اتهامات شد و ادعا کرد که بهائیان بسیار اندکی در ایران زندگی می‌کنند. افنان، **پی‌گناهان**، ص ۲۶۴. پاسخ نماینده‌ی ایران نشان می‌دهد که مسئولان حکومت سرانجام فهمیده بودند که کارزار بهائی ستیزی می‌تواند سابقه‌ی حقوق بشری کشور را خراب کند.

۲. راسخ و رمزی، **شعاع جهان‌افروز**، صفحات ۸۶ تا ۹۰. نقل قول از ص ۸۷.

۳. برای آگاهی از جزئیات نگاه کنید به توکلی طرقی، «بهائی ستیزی»، صص ۱۰۷ - ۱۱۰.

این ماجرا نشان داده که کارزار ضد بهائی سال ۱۳۳۴ «هم اوج و هم آغاز گسست همکاری‌های دربار و روحانیت بود.»^۱ درخواست‌های پرشمار که با تأکید بر منشور حقوق بشر همراه بود، تأثیر عمیقی داشت. حکومت شاه به شدت دوست داشت که پیشگام حقوق بشر به شمار رود و به همین دلیل دست کم تا حدی در پی جبران مافات و ترمیم وجهه‌ی خود برآمد زیرا می‌ترسید که در جهان به حکومتی شهرت یابد که از اتباع خود محافظت نمی‌کند. حتی، شاهزاده اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی شاه، در سال ۱۳۴۴ به عنوان رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل تعیین شد. سه سال بعد اولین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر از ۲ تا ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۷ در تهران برگزار شد.^۲

۱. توکلی طرقي، «بهائی‌ستیزی»، ص ۱۱۰.

۲. برای ملاحظه‌ی تحلیلی اجتماعی-تاریخی از برگزاری این کنفرانس در تهران و ارتباط آن با ظهور یک کلان‌روایت تاریخی منسجم در مورد رواداری و رد انحصارگرایی، نگاه کنید به محمد توکلی طرقي، «چرخشی تمدنی، تسامح کوروشی و متساوی‌الحقوقی شهروندی»، *ایران‌نامه*، ۳۰: ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، صص ۵۲ تا ۱۱۹، به ویژه ۱۰۵ تا ۱۱۳.

از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۵: امنیت نسبی

افزون بر دغدغه‌ی حکومت و، به‌ویژه شخص شاه، نسبت به شهرت جهانی رژیم، تحکیم تدریجی قدرت شاه و جدایی نسبی حکومت و روحانیون امنیت بیشتری برای بهائیان به ارمغان آورد. شمار رویدادهایی مثل غارت، چپاول و قتل کاهش یافت اما به کلی متوقف نشد.^۱ آخرین مورد از قتل‌های پراکنده (تا قبل از سال ۱۳۵۶) در سال ۱۳۳۷ رخ داد که در آن سه بهائی به قتل رسیدند: نصرت‌الله مودتی در قروه، اردشیر روحانی در خاش، و میرزا علی اکبر خان صفائی در خلج آباد اراک.^۲ هم‌زمان با تظاهرات عمومی در حمایت از خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موج دیگری از حمله و چپاول به راه افتاد. در آن روز بر مبنای سنتی که تقریباً در تمام بحران‌های اجتماعی-سیاسی در ایران به

۱. برای مشاهده‌ی فهرستی از سرکوب‌ها در سال ۱۳۳۷ نگاه کنید به اخبار امری، شماره ۱ تا ۳، (فروردین، اردیبهشت، خرداد ۱۳۳۸) صص ۶۳ تا ۷۱. تورج امینی، **اسناد بهائیان ایران از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی** (سوئد: باران، ۱۳۹۳)، ۸۶۳-۸۶۹. برای فهرست مشابهی در سال ۱۳۳۸ نگاه کنید به اخبار امری، شماره ۱ تا ۴ (۱۳۳۹)، صص ۹۹-۱۱۱؛ امینی، **اسناد از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب**، صص ۸۷۲ تا ۸۸۰. برای شرحی اجمالی از زندگی بهائیان در ایران در دوران حکومت شاه بعد از کارزار سال ۱۳۳۴ نگاه کنید به:

Geoffrey Nash, **Iran's Secret Pogrom** (Sudbury, UK: Neville Spearman, 1982), 44-53.

۲. نگاه کنید به اخبار امری، شماره‌های ۱ تا ۳ (فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۸)، صص ۶۳ تا ۷۱؛ درباره‌ی قتل علی‌اکبر صفائی، همچنین نگاه کنید به اخبار امری، شماره‌های ۷ و ۸ (مهر و آبان ۱۳۳۸)، صص ۲۳۷ تا ۲۴۱؛ امینی، **اسناد از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب**، صص ۸۶۹ تا ۸۷۲.

امری رایج تبدیل شده بود، در تعدادی از شهرها و محله‌ها مردم خشمگین به املاک بهائیان حمله کردند. در تهران گروهی خشمگین به قبرستان بهائی حمله کردند، آنجا را به آتش کشیدند و بعضی از سنگ قبرها را شکستند. در کاشان حظیرةالقدس بهائیان، خانه‌ها و مغازه‌های آنان را غارت کردند. هشت خانواده تمام اموال خود را از دست دادند. مجرمان دستگیر شدند اما چند روز بعد بدون محاکمه یا مجازات آزاد شدند.^۱ در آران و بیدگل تظاهرکنندگان به خانه‌های بهائیان حمله و آنها را غارت کردند.^۲ اما در اصفهان، شیراز، سیستان و دیگر جاها مداخله‌ی نیروهای انتظامی جلوی حملات بیشتر گروه‌های خشمگین مردم را گرفت.^۳ از این زمان تا دو سال آخر حکومت محمدرضا شاه یعنی برای حدود ۱۳ سال بهائیان ایرانی در وضعیت نسبتاً صلح‌آمیزی زندگی کردند.^۴

۱. اخبار امری، شماره‌ی ۵، سال ۴۲ (مرداد ۱۳۴۲)، ص ۲۹۵.
۲. بر اساس روایت‌های یک شاهد عینی این وقایع، محمد مهدوی‌فر، نگاشته شده در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۹۲ مطابق با ۱۹ ژوئیه‌ی ۲۰۱۳، قابل دسترس از پیوند زیر:

<http://www.nurizad.info/blog/22128#comment-121926> (آخرین دسترسی به تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۹۸)

۳. اخبار امری، شماره‌ی ۵، سال ۴۲ (مرداد ۱۳۴۲)، ص ۲۹۹.
۴. حتی در این دوران نیز استثناهایی وجود داشته است. در ۴ دی‌ماه ۱۳۴۵ در سیستان یک بهائی به نام یدالله کریمی، پنجاه و یک ساله و صاحب هفت فرزند، پس از آن که تسلیم فشار برای بازگشتن از اعتقاداتش نشد، به دست دو تن از اهالی به قتل رسید. نگاه کنید به:

The Baha'i World: An International Record, Volume XIV, 1963-1968,
p. 349.

افشان محبتی، تاریخ سیستان (دارمشتات، آلمان: عصر جدید، ۲۰۰۸)، صفحات ۴۱۸ تا ۴۳۷. نویسنده‌ی منبع اخیر این قتل را متأثر از فعالیت‌های گروه حجتیه می‌داند که «سیستان را به بشکه‌ی باروت تبدیل کرده بود، و می‌نویسد یک نزاع لفظی بین اهالی مثل جرقه‌ای آن «بشکه‌ی باروت» را منفجر کرد، و چند ساعت بعد، دو نفر یدالله کریمی را در راه خانه‌اش به شدت مضروب و مصدوم کردند، به نحوی که پس از رسیدن به خانه درگذشت. دو قاتل او دستگیر اما در دادگاه تبرئه شدند. یکی از وکلای دو متهم در دادگاه

در فقدان تعدیات فیزیکی علیه بهائیان (قتل، حملات دسته‌جمعی، غارت، چپاول، آتش زدن و غیره) از اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۵ به قول محمد توکلی طرقي «دوران مبتنی بر حقوق در تاریخ ایران» حاکم شد، دورانی به کلی متفاوت با دوران‌های قبلی که بر قومیت یا خلوص زبان تأکید می‌کردند. به نظر توکلی طرقي، این دورانی متمدنانه و «مبتنی بر رواداری» در تاریخ ایران است که در آن گذشته‌ی پیشاسلامی و اسلامی در قالب کلیتی ارگانیک و دیگری‌پذیر در هم ادغام می‌شوند. این فرهنگ ادعا می‌کرد که فرهنگ ایرانی و اسلام اصولی را که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بیان شده‌اند، در بر دارد. کنار هم نهادن منشور کوروش با این اعلامیه، به گفته‌ی توکلی طرقي، «این امکان را فراهم می‌آورد که در باره‌ی تمدن، روایتی چنددینی، چندقومی، و چند زبانی ارائه شود.»^۱ پی‌تردید برای شاه که خود را وارث کوروش کبیر

قسمتی از یک ردّیه‌ی ضد بهائی را خواند، و دیگری پس از اهانت‌هایی به بهائیان، گفت: «موقعیت شما بهائیان در این کشور اسلامی بدتر از این هم خواهد شد. اگر نمی‌توانید تحمل کنید، کشور کانادا و جزیره‌ی انگلستان تابعیت اعطاء می‌کند، برخیزید و بروید.» همان، صص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۱. محمد توکلی طرقي، «یادمان جهان آرمانی: منشور کوروش و زدودن عنصر اعتراف از هویت ایرانی»، مقاله‌ی ارائه شده در سمپوزیوم «میراث کوروش کبیر: ایران و فراتر از آن» در

Freer Gallery of Art and Arthur M. Sackler Gallery, Smithsonian Institution, Washington DC, 27 April 26 2013.

نسخه‌ای به روز شده و بسط یافته از این مقاله به فارسی در ایران‌نامه منتشر شده است: توکلی، «چرخش تمدنی». اظهارات محمد رضا شاه در واپسین سال زندگی‌اش تحلیل توکلی طرقي را تأیید می‌کند. شاه برکنار شده، تعالیم «مقدس» اسلام را «پیشرفته‌ترین اصول دینی» خواند و، در عین حال تأکید کرد که خواسته‌ی او مبنی بر آن که روح اسلام «هر چه بیشتر در روح مردم ما نفوذ کند، با هیچ نوع دشمنی با ادیان دیگر همراه نبود.» او سپس اضافه کرد: «تاریخ یک روز نشان خواهد داد که یکی از خصوصیات حکومت من مدارا بود. ایران از زمان کوروش همیشه پناهگاهی برای پناهندگان بوده است.»

Mohammad Reza Pahlavi, **Answer to History** (New York: Stein and Day, 1980), 61.

می‌دانست و در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی امپراتوری ایران به کوروش گفت که «آسوده» بخوابد زیرا او خود «بیدار» است،^۱ کاملاً طبیعی بود که خود را حامی سلطنتی جدید حقوق بشر بداند. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، نهادهای بهائی در داخل و از آن مهم‌تر خارج از ایران در تمامی تقاضانامه‌های خود که به دولت ایران و شاه فرستادند یادآور شدند که ایران اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را که در سال ۱۳۲۷ در سازمان ملل تصویب شده بود به طور رسمی پذیرفته است.

سلب حق کار بر اساس قانون

حتی در این دوره هم توقف تعدیات گروه‌های خشمگین مردم و حملات شدید فیزیکی به هیچ وجه حقوق کامل شهروندی بهائیان را تضمین نکرد. برای مثال، در ارتباط با حق کار، الگوی استخدام یا عدم استخدام بهائیان تقریباً در سراسر دوران حکومت محمدرضاشاه یکسان باقی ماند: بهائیان اجازه‌ی استخدام در هیچ منصب دولتی را نداشتند.^۲ اما

۱. برای بحثی درباره‌ی این موضوع که محمد رضا شاه خود را کوروش مدرن می‌شمرد، نگاه کنید به

Katouzian, *The Persians*, 263; Ali M. Ansari, *Modern Iran: The Pahlavis and After*, 2nd ed. (Harlow, UK: Pearson, 2007), 175.

برای بحثی درباره‌ی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، سخترانی شاه در آرام‌گاه کوروش کبیر و پوشش بین‌المللی این واقعه در رسانه‌ها نگاه کنید به

Ansari, *Modern Iran*, 218-222.

۲. برای مثال‌هایی از تأثیر نگرش گروه‌ها یا افراد ضدبهائی بر اجرای این قانون، نگاه کنید به (۱) نامه‌ی مورخ ۸ آذر ۱۳۲۹ نگاشته‌ی سراج انصاری، رئیس سازمان دینی اتحادیه‌ی مسلمین خطاب به نخست وزیر رزم‌آرا، که در آن از او به خاطر اخراج چند بهائی از مناصب دولتی تشکر و تقاضا می‌کند که تمامی بهائیان باقی‌مانده نیز به همین ترتیب اخراج شوند. مرکز اسناد ریاست جمهوری، *اسنادی از انجمن‌ها و مجامع*، ص ۳۶ و (۲) نامه‌ی مورخ ۱۵ اسفند ۱۳۲۸ نگاشته‌ی گروهی از مسلمانان متدین خراسان به نخست وزیر که در آن تقاضا می‌کنند که کارمندان بهائی از مؤسسات آموزش و پرورش و از

اجرای این قانون در مکان‌ها و زمان‌های مختلف متفاوت بود و بستگی زیادی به نگرش کسانی داشت که مسئولیت اجرای قانون را بر عهده داشتند. در بعضی بخش‌ها مانند ارتش یا مدارس ابتدایی و متوسطه استخدام بهائیان به شدت محدود بود. بهائینی که در ارتش استخدام شده بودند معمولاً کارهای فنی داشتند و مثلاً پزشک، حسابدار یا مهندس بودند. علاوه بر محدودیت‌های قبلی، محمد رضا شاه دستور مخصوصی در ۹ آذر ۱۳۳۴ صادر کرد که از آن پس استخدام بهائیان را در ارتش ممنوع می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسانی که در ارتش بودند آشکارا دین خود را اعلام کنند («نباید تظاهر کنند.») و اگر چنین می‌کردند امکان ترفیع را از دست می‌دادند.^۱

قانون استخدام کشوری که در ۳۱ خرداد ۱۳۴۵ به تصویب رسید، به صراحت بیان می‌کرد که نداشتن «فساد عقیده، یکی از پیش‌شرط‌های تقاضا برای استخدام در مشاغل دولتی است. آت‌بصره‌های اجرایی که از سوی شاخه‌های مختلف دولت به این قانون ضمیمه شد متقاضیان را ملزم می‌کرد که دین خود را اعلام کنند. آگهی‌های استخدام در مشاغل

بیمارستان‌های وابسته به آرام‌گاه امام رضا در مشهد اخراج شوند، همان‌جا، ص ۲۸۳ تا ۲۸۴.

۱. حقیقت‌پژوه، **آیین بهائی یک نهضت سیاسی نیست** (آلمان: محفل روحانی ملی بهائیان آلمان، ۱۳۶۱)، ص ۸۶.

۲. قانون استخدام کشوری در واقع مبتنی بر مواد ۲ تا ۸ قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ آذر ۱۳۰۱ و مواد ۱ تا ۵ قانون استخدام قضات مصوب ۲۵ اسفند ۱۳۰۶ بود که می‌گفت مستخدمین متجاهر به فسق یا متظاهر به ادیان به رسمیت شناخته‌نشده در قانون اساسی باید از خدمات دولتی اخراج شوند. در سال ۱۳۳۴ نخست وزیر وقت، حسین علاء، با استناد به قانون سال ۱۳۰۶ در **دستور محرمانه‌ای** به وزارتخانه‌ها خواهان اخراج بهائیان از مشاغل دولتی و جلوگیری از فعالیت آنها شد. گفتنی است که سرلشکر شعاع‌الله علائی که تلاش‌هایش برای رفع موانع اشتغال برای بهائیان به نتیجه نرسید، پس از صدور این دستور از جانب نخست وزیر، نامه‌ای به او نوشت و روشن ساخت که به هر دو قانون مذکور با دقت مراجعه کرده و مستند دستور نخست وزیر را در آنها نیافته است. نگاه کنید به: راسخ و رمزی، **شعاع جهان‌افروز**، ۸۹.

دولتی همواره یکی از پیش‌نیازهای استخدام را اعتقاد به یکی از چهار «دین رسمی کشور: اسلام، یهودیت، مسیحیت و دین زرتشت» می‌شمرد که اساساً به این معنی بود که بهائیان حتی نمی‌توانند تقاضای استخدام کنند. اما طرز اجرای این قوانین تا حد زیادی بستگی به نگرش افرادی داشت که مسئول تصمیم‌گیری بودند. کسانی که گرایش‌های ضد بهائی نداشتند، اجازه می‌دادند که بهائیان ستون مذهب را خالی بگذارند. به نظر می‌رسید که این تنها راهی بود که یک بهائی می‌توانست در یک شغل دولتی استخدام شود و بسیاری از آنان چنین می‌کردند. اما اگر کسی دین خود را بهائی ذکر می‌کرد تقریباً در همه‌ی حالات تقاضانامه‌اش از همان ابتداء رد می‌شد مگر آن که مؤسسه‌ی مزبور نیمه دولتی (یعنی نیمه‌خصوصی) بود. در دهه‌ی ۱۳۴۰ یعنی دورانی که سازمان امنیت داخلی موسوم به ساواک^۱ کنترل همه‌ی منصب‌های دولتی را بر عهده گرفت و شروع به نظارت بر متقاضیان مشاغل دولتی کرد، محدودیت‌های شدیدتری اعمال شد. این سال‌ها با نخستین سال‌های نخست وزیری امیرعباس هویدا هم‌زمان بود که «به نظر می‌رسد» در مواجهه با اتهامات دشمنان سیاسی خود که او را بهائی می‌دانستند^۲، «خود را مجبور می‌دید که به نحو ویژه در رفتار خود با بهائیان سخت‌گیرانه عمل کند.»^۳ بر اساس اسناد ساواک تنها دو هفته

۱. درباره‌ی ساواک، نگاه کنید به

Gholam R. Afkhami, *The Life and Times of the Shah*, 381-403; Katouzian, *The Persians* 256.

۲. در دوران نخست وزیری او، حظیرةالقدس بهائیان تهران که از سال ۱۳۳۴ پلمب شده بود، همچنان بسته ماند؛ جلسات بهائیان در بخش‌های مختلف کشور مکرراً تعطیل شد و استخدام بهائیان در اداره‌های دولتی به شدت محدود شد. نگاه کنید به حقیقت‌پژوه، *آیین بهائی یک نهضت سیاسی نیست*، ص ۷۹.

۳. به نقل از

Martin, *The Persecution of the Baha'is of Iran*, 26-28.

از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۵: امنیت نسبی

بعد از آن که هویدا نخست وزیر شد مأموران ساواک بر اساس توصیه‌های دریافتی از روحانیون طرفدار شاه به او تعدادی پیشنهاد ارائه دادند تا با اجرای آنها به شایعات مربوط به بهائی بودن خود پایان دهد. یکی از این پیشنهادات آن بود که نخست وزیر از استخدام بهائیان در دفاتر دولتی جلوگیری کند.^۱



در اینجا می‌خواهم به نمونه‌هایی اشاره کنم که گویای شرایط پیچیده‌ی کار و کارآموزی بهائیان در دوران حکومت محمدرضا شاه است:
(۱) در ۸ اسفند ۱۳۴۴، یک سال بعد از نخست وزیری هویدا، آموزشگاه پرستاری شرکت ملی نفت دانشجویی ۱۹ ساله به نام مینو یزدانی را اخراج کرد، به این دلیل که او چهار ماه قبل در فرم‌های

۱. نگاه کنید به عبدالله شهبازی، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران (تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۹۹۰)، ص ۳۸۸.

استخدام خود ذکر کرده بود که بهائی است.^۱ وقتی او نزد مقامات اداری شرکت نفت به حکم اخراج خود اعتراض کرد به او گفتند که این تصمیم بر اساس بخش‌نامه‌ی دفتر نخست وزیری گرفته شده است که بر مبنای آن اعضای «فرقه‌ی ضاله» که بعد از تاریخ مشخصی استخدام شده‌اند باید اخراج شوند.^۲

(۲) در سال ۱۳۴۷ پزشک جوانی به نام منوچهر شریف الاطباء منشادی پس از دو سه ماه کار بدون حقوق در بیمارستان روزبه تهران، برای نام‌نویسی در دوره‌ی تخصصی روان‌پزشکی در آن بیمارستان به کارگزینی دانشگاه مراجعه کرد. مسئول کارگزینی چون دید که او خود را در اوراق مربوطه بهائی معرفی کرده است، از پذیرش وی سر باز زد. هر چند او را برای تحصیل در دوره‌ی تخصصی نپذیرفتند اما مدتی بعد توانست در درمانگاه تأمین اجتماعی شماره‌ی چهارده کرج کار بگیرد و چند سال بعد نیز در تیر ماه ۱۳۵۳ با وجود تصریح بر بهائی بودن خود در فرم استخدامی، به عنوان دستیار روان‌پزشکی برای اخذ تخصص در دانشگاه پهلوی (شیراز) پذیرفته و استخدام شد.^۳ موردی مشابه برای نورانیته مهدی‌بیگ پیش آمد. او در سال ۱۳۴۸ خواست در رشته‌ی پرستاری دانشگاه ملی ثبت‌نام کند. مسئول کارگزینی با دیدن واژه‌ی «بهائی» در

۱. دانشجویان آموزشگاه پرستاری شرکت ملی نفت از ابتدای تحصیل خود به استخدام شرکت نفت در می‌آمدند.

۲. هویدا در ۶ بهمن ۱۳۴۳ به نخست وزیری رسید و مینو یزدانی در ۸ اسفند ۱۳۴۴ از دانشکده‌ی پرستاری اخراج شد. نگارنده مصاحبه‌ای شخصی با مینو یزدانی انجام داده است. نامه‌ی رسمی اخراج او از آموزشگاه پرستاری شرکت نفت در اختیار نگارنده‌ی این سطور است. در یکی دو سال اول سرکار آمدن هویدا بهائیان دیگری نیز از کار اخراج شدند. برای نمونه، طرازیه نبیلی در مرداد ۱۳۴۵ از آموزش و پرورش اخراج شد، و منیر صدقی در بهمن ۱۳۴۵ در حالی از دانشکده‌ی افسری اخراج شد که نامه‌ی اخراجش به «صداقت و جدیت» او در انجام وظیفه و «رضایت کامل» مسئولین از رفتار او شهادت می‌داد.

۳. مصاحبه‌ی شخصی نگارنده با دکتر منوچهر شریف الاطباء منشادی، ۹ مهر ۱۳۹۳.

ستون مذهب، از پذیرش تقاضا خودداری کرد و از او خواست که اتاق را ترک کند. او چند ماه بعد در مدرسه‌ی پرستاری نمازی شیراز نام‌نویسی کرد، و موفق به اتمام تحصیلات شد.^۱ این مثال‌ها نشان می‌دهد که رفتار با بهائیان در زمینه‌ای واحد می‌توانست در زمان‌ها و مکان‌های مختلف متفاوت باشد.

(۳) سرهنگ حسین وحدت حق از دوران دبیرستان در زمان حکومت رضا شاه به مدرسه‌ی نظامی وارد شد. بعداً او به دانشگاه نظامی راه یافت و در رشته‌ی مهندسی نظامی تحصیل کرد و در این فرایند چند زبان خارجی را فرا گرفت. او در امتحانی که در سال ۱۳۵۰ برگزار شد رتبه‌ی بالایی کسب کرد و به همین دلیل انتخاب شد تا به عنوان وابسته‌ی نظامی سفارت ایران به کشوری خارجی فرستاده شود. افسر مافوق، تیمسار برومند که مسئولیت این امر را بر عهده داشت وحدت حق را فراخواند و به او گفت که به‌رغم کسب رتبه‌ی بالا، به دلیل دینش نمی‌تواند به این مأموریت فرستاده شود. تنها راه حل او تغییر دین در پرونده‌اش بود زیرا «این پرونده را باید شخص اعلی‌حضرت امضاء کنند و ایشان [اگر ببینند که تو خود را بهائی اعلام کرده‌ای] امضاء نخواهند کرد.» وحدت حق پاسخ داد که اگر او بپذیرد که درباره‌ی اعتقاد خود دروغ بگوید، چگونه اطمینان خواهند داشت که با فروش اسرار نظامی به شاه و کشور خود خیانت نخواهد کرد؟ بعداً همین افسر مافوق به وحدت حق گفت که وقتی در این مورد به شاه گزارش می‌داده، سخنان وحدت حق را برای او بازگو کرده و شاه در پاسخ گفته است: «درست می‌گوید، درست می‌گوید.» سپس شاه انتخاب وحدت حق به عنوان وابسته‌ی نظامی در سفارت ایران در آلمان را تأیید

۱. مصاحبه‌ی نگارنده با نورانیه مهدی‌بیگ، ۴ خرداد ۱۳۹۸.

کرد.^۱ در دوران جمهوری اسلامی، وحدت حق در سال ۱۳۶۰ دستگیر و اعدام شد. این مثال سوم نشان می‌دهد که گاه وقتی تخصص بهائیان مورد نیاز بود، مسئولان بهائی بودن آنها را نادیده می‌گرفتند.

بهائیان و مناصب قدرت

یک جنبه‌ی مثبت دوران حکومت دومین شاه پهلوی برای بهائیان این بود که آنان عمدتاً (به جز در موارد معدود و پراکنده) از حق تحصیلات عالی محروم نمی‌شدند. این واقعیت در کنار تأکید دین بهائی بر آموزش و پرورش سبب شد که تعداد زیادی از بهائیان مدارک تحصیلی بالایی دریافت کنند. همان‌طور که پیشتر گفتیم، در بعضی موارد اگر مسئولان به تخصص بهائیان به شدت احتیاج داشتند هویت دینی آنان را نادیده می‌گرفتند و به این ترتیب بعضی از بهائیان به مناصب بالایی دست یافتند. (البته به این شرط که ستون مذهب را در فرم‌های رسمی خالی می‌گذاشتند).^۲ آنها همچنین اجازه داشتند که در بخش خصوصی فعال باشند. در نتیجه، تعدادی از بهائیان به کارآفرینان و صنعتگران موفق تبدیل شدند.

در واقع، یکی از عواملی که زندگی بهائیان ایران را در دوران حکومت محمدرضا شاه پیچیده و نامتوازن می‌کرد این بود که به‌رغم تبعیض‌های رسمی موجود در قوانین استخدام، تعدادی از بهائیان مناصب‌های

۱. پریدخت خاضع- وحدت حق، *ماجرای عدالت‌خواهی من* (آلمان: نشر شخصی نویسنده، ۲۰۱۴)، ۱۵-۱۶؛ مهری وحدت حق (حقیقت‌جو)، *عشق بی‌زوال*، نسخه‌ی دست‌نویس در تملک شخصی، ص ۵۳-۵۶.

۲. منبع زیر بحثی خواندنی در این زمینه دارد:

H.E. Chehabi, "Anatomy of Prejudice: Reflections on Secular anti-Baha'ism in Iran," in **The Baha'is of Iran: Socio-Historical Studies** (London: Routledge, 2008): 184- 197. See pages 190-91, in particular.

مهمی را بر عهده داشتند.^۱ وقتی پای مناصب عمومی در میان بود، بهائیان بر مبنای اصول خود نمی‌توانستند منصبی را که ماهیت سیاسی داشت یا نیازمند عضویت در احزاب سیاسی بود، بپذیرند.^۲ بعضی از مردان قدرتمند رژیم شاه به دلیل رقابت با هویدا، به علاوه‌ی بهائی ستیزی آشکار و پنهانشان، به شایعه‌ی بی‌اساس بهائی بودنِ وزرای کابینه‌ی هویدا دامن می‌زدند. نمونه‌ی بارز این امر، اسدالله علم (مرگ ۱۳۵۷) وزیر دربار و از نزدیکان صمیمی شاه بود. علم در خاطرات خود می‌نویسد در حالی که معمولاً در جلسات مذهبی دربار شرکت نمی‌کند، در جشن سالروز تولد «حضرت امام عصر» شرکت می‌کند تا خود را از «جرگه‌ی بهائی» ممتاز سازد. سپس ادامه می‌دهد: «این بهائی‌های بی‌وطن در همه‌ی شئون رخنه کرده‌اند»، و بی‌آن‌که به خود زحمت سنجش صحت و سقم شایعه را بدهد، آن را با تکرارش تقویت می‌کند: «مخصوصاً مشهور است که نصف اعضای دولت بهائی هستند.» بعد، مطلب را با اظهار نگرانی از این‌که بهائی بودن طیب مخصوص

۱. در جمهوری اسلامی از اغراق درباره‌ی این واقعیت برای توجیه سرکوب بهائیان استفاده کرده‌اند. یک مثال روشنگر نامه‌ی مورخ ۲۶ شهریور ۱۳۶۰ وزیر کشاورزی به یک کارمند بهائی است که اعلام می‌کند استخدام او از ابتدا غیرقانونی بوده است، و از پنج بهائی ممتاز در زمان شاه به عنوان «خائنان» به وطن نام می‌برد (و حاکی از آن است که مخاطب نامه به علت اعتقاد به همان «فرقه‌ی ضاله» در خور سرزنش است)، و به این کارمند دستور می‌دهد که تمامی حقوق دریافتی از دولت از ابتدای استخدام را بازگرداند. نگاه کنید به سند این موضوع در فریدون وهمن، یک‌صد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی: گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی-دینی ایران در دوران معاصر (دارمشتات آلمان: عصرجدید، ۲۰۰۹) ص ۷۱۲.

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی این موضوع، نگاه کنید به مؤژان مؤمن، «دیانت بهائی و سیاست»، مقاله‌ای ارائه شده در کنفرانس زیر:

“Intellectual Othering and the Baha’i Question in Iran,” Toronto, 3 July 2011, www.youtube.com/watch?v=QtVY1BW9s0A (accessed 11 April 2015)

شاه به او «خیلی صدمه» بزند، تمام می‌کند.^۱ برخلاف این گفته‌ها، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، تنها بهائی‌ای که منصبی سیاسی را پذیرفت ژنرال صنیعی بود، که سرانجام مجبور شد بین حفظ منصب سیاسی خود و عضویت در جامعه‌ی بهائی یکی را انتخاب کند.

داستان یکی از بهائینی که منصبی مهم اما غیر سیاسی داشت، هم به بحث حاضر مربوط است و هم زوایای مهمی از تعاملات بین شاه و علما در دهه‌ی ۱۳۲۰ را نشان می‌دهد. شعاع‌الله علائی (م. ۱۳۶۳) در دارالفنون حسابداری تجاری و بانکی آموخت. او در زمان سردار سپه ابتدا به سمت ریاست محاسبات قشون منصوب شد و بعد رئیس کلّ مالیه شد. او از سردار سپه به صراحت خواسته بود، «اموری که مربوط به سیاست باشد نظر به دیانت‌م به این بنده رجوع نفرمائید»، و سردار سپه پذیرفته بود. بعدها رضا شاه که از علائی بسیار راضی بود در جائی از «صحت عمل» او تعریف کرده و گفته بود: «من کاری به مذهب کسی ندارم. هر مذهبی را می‌خواهد داشته باشد. به امور اداری ارتباطی ندارد.»^۲ رضا شاه ارزیابی مثبت خود از علائی را با ولیعهدش نیز در میان گذاشت. با روی کار آمدن شاه جوان علائی سمت پیشین را حفظ کرد اما پس از چندی ظاهراً به دلیل ابتلاء به سوءهاضمه تقاضای بازنشستگی کرد، که شاه جوان

۱. علینقی عالیخانی (ویراستار)، یادداشت‌های علم، جلد سوم، ۱۳۵۲، ص ۱۶۶. نمونه‌ی دیگر را منوچهر فرمانفرمایان (مرگ ۱۳۸۳)، شاهزاده‌ی قجر و از چهره‌های سرشناس شرکت ملی نفت ایران در دوران محمد رضا شاه ارائه می‌دهد. او که از تاریخ بهائی چنان بی‌اطلاع است که تیراندازان به ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ قمری را نیز «بهائی» می‌خواند، شایعه‌ی بی‌اساسی را مشابه آن‌چه علم ثبت کرده در کتاب خود آورده است. نگاه کنید به:

Manucher Farmanfarmaian and Roxane Farmanfarmaian, *Blood and Oil: Inside the Shah's Iran* (New York: Modern Library, 1999), 54, 335.

۲. راسخ و رمزی، شعاع جهان‌افروز، صص ۴۰ تا ۴۶.

آن را نپذیرفت. علانی به کار خود ادامه داد و در سال ۱۳۲۲ در صورت‌حسابی که از طرف دارایی لشکر فارس رسیده بود، موردی مشکوک دید. او برای تحقیق و تفحص به فارس سفر کرد، و فهمید که ارقام مطالبات، نادرست است. پس از آن با استفاده از مرخصی استحقاقی در شیراز به دیدار خانه‌ی سید باب رفت، و سپس در جشن‌های صدمین سال آغاز دعوت باب شرکت کرد. روحانی پر نفوذ شیراز، سید نورالدین، به او پیام داد که اگر فردای آن روز از شیراز نرود، جانش در خطر خواهد بود. علانی توسط پیام‌رسان پاسخ داد که «به سید بگو از این حرف‌ها نمی‌ترسم.» سید نورالدین با ارسال تلگرافی مراتب نارضایتی خود را به شاه و هیئت دولت اعلام کرد. علانی در راه بازگشت به تهران بود که در اصفهان خبر بازنشستگی‌اش را دریافت کرد. در نامه‌ای که به دنبال این جریان به شاه نوشت، ذکر کرد که وزیر جنگ علت بازنشستگی نابهنگام او را شرکت «در محافل جشن صد ساله‌ی بهائیان عنوان داشته.» او اظهار تعجب کرد که «مگر در مدت مرخصی نمی‌توانسته است با دوستان خود معاشرت نماید؟» سپس به صراحت نوشت، «واضح است که در کشور ایران آزادی حقیقی که در مرحله‌ی اول آزادی عقیده و بیان حقایق است وجود ندارد» و سرانجام از شاه خواست که «اشخاص منصف صالحی را برای رسیدگی به علل پیشنهاد بازنشستگی او مأمور نماید.» همان‌طور که علانی در حاشیه‌ی این نامه می‌نویسد، رئیس دفتر شاه «ابلاغ نمود اشتباه شده. جبران خواهد شد. ولی اثری از جبران مشاهده نگردید.»^۱ معلوم نیست که آیا اقدام سید نورالدین به تنهایی کار را به اینجا رساند یا کسانی هم که علانی نادرستی مالی‌شان را کشف کرده بود در این ماجرا نقش

۱. راسخ و رمزی، شعاع جهان‌افروز، صفحات ۶۶ تا ۷۰.

داشتند. البته بهائیان دیگری هم مناصب مهم اما غیر سیاسی داشتند.

درباره‌ی بهائی بودن پزشک شخصی شاه، یعنی سپهبد دکتر عبدالکریم ایادی، مطالب زیادی نوشته شده است. این واقعیتی است که در دوران حکومت جمهوری اسلامی معمولاً در بحث‌های ضد بهائی به نحوی گسترده به آن پرداخته‌اند تا پیوندهایی میان حکومت قبل و به‌ویژه شخص پادشاه با بهائیان ایران ایجاد کنند.^۱ ایادی بهائی مشهوری بود.^۲ او صرفاً پزشک شاه نبود بلکه «سرپرست کارکنان، منشی خصوصی» و «فرستاده‌ی مورد اعتماد» شاه بود.^۳ از نظر رسمی او پزشک شاه بود، منصبی که ماهیت سیاسی نداشت. او که مورد اعتماد کامل شاه بود، ریاست بهداری ارتش را نیز بر عهده داشت، و بنابراین مسئول خرید دارو برای ارتش و مؤسسه‌ی تأمین اجتماعی بود. زندگی‌نامه‌ی یک ایرانی که برای مدتی طولانی مستقیماً

۱. برای مثال نگاه کنید به شهسواری، اسناد فعالیت‌های بهائیان، صص ۱۳۵ تا ۱۳۶.
۲. هر چند دکتر ایادی قطعاً به دین بهائی اعتقاد داشت اما هرگز در محفل روحانی ملی بهائیان ایران یعنی هیئت منتخب اداره‌کننده‌ی امور جامعه‌ی بهائیان ایران عضویت نیافت و حتی عضو محفل روحانی محلی بهائیان تهران هم نشد.
۳. به نقل از

Abbas Milani, *Eminent Persians: Men and Women Who Made Modern Iran, 1941-1979* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, Syracuse, 2008), 2: 1058-61.

بیشتر آن‌چه به طور عمومی درباره‌ی ایادی گفته شده، مبتنی بر خاطرات مناقشه‌انگیز دوست دیرینه‌ی شاه، ژنرال حسین فردوست (م. ۱۳۶۶) است که در زندان جمهوری اسلامی ایران نوشت و پس از مرگش انتشار یافت. عبدالله شهبازی (ویراستار)، **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**، ج ۱، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست (تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۹). میلانی به نحوی قانع‌کننده این اثر را «خاطرات منتسب» می‌خواند و آن را به درستی «آکنده از ناسزا» توصیف می‌کند. میلانی، **ایرانیان ممتاز**، ۵۴۸، ۲۸۵.

شاهد شیوه‌ی کار ایادی در سر و سامان دادن به امور بود، از او تصویر انسانی بسیار سخت‌کوش و مسئولیت‌پذیر ارائه می‌کند.^۱ هر چند به دلیل نزدیکی ایادی به شاه درباره‌ی قدرت و نفوذ او مطالب بسیاری نوشته شده اما در طول کارزار ضد بهائی سال ۱۳۳۴ وقتی که بهائیان بیش از همیشه نیاز به محافظت داشتند، دربار ایادی را برای نه ماه به ایتالیا فرستاد، ظاهراً برای آن که حضورش روحانیون را تحریک نکند. از قضا به‌رغم منصبی که داشت، ساواک او را تحت نظر گرفته بود. نکته‌ای که شاید بتوان آن را گواه دشمنی شدید با بهائیان در آن زمان دانست.^۲ با افزایش ناآرامی‌ها در کشور، شاه در آخرین سال‌های حکومت خود، ایادی را از مقام پزشک شخصی‌اش خلع کرد. ایادی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران را ترک کرد.^۳

۱. نگاه کنید به گوئل کوهن (ویراستار)، از کارگری تا کارآفرینی: زندگی‌نامه و خاطرات ژاک ماهفر از جوباره در اصفهان تا تهران و ژنو در سوییس، ویراست دوم. (Geneva, Switzerland: The Mahfar Cultural Foundation, 2011), 121-27, 173-182. Also available at jmahfar.com/index.html (accessed 12 June 2015).

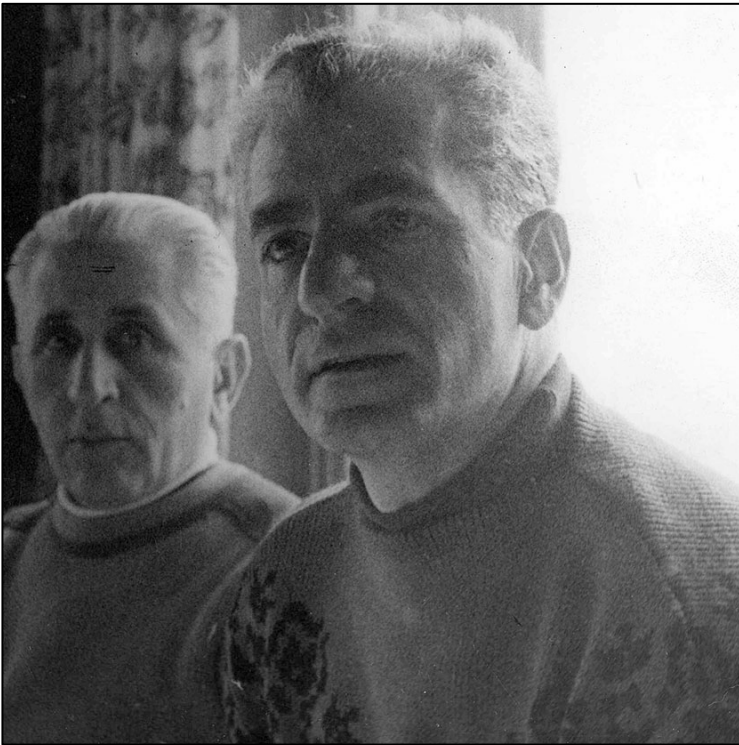
این کتاب به قلم عباس نیری و نازنین نیری به انگلیسی ترجمه شده است.

From Laborer to Entrepreneur: Memoirs of Jack Maher, from Joubareh in Esfahan to Tehran and Geneva (Geneva, Switzerland: The Mahfar Cultural Foundation, 2013), available at jmahfar.com/books/english/ (accessed 12 June 2015)

تصویری که ماهفر از ایادی ارائه می‌کند بسیار متفاوت است با آنچه فردوست می‌گوید. ایادی تصویرشده در اثر ماهفر ضمن آن که به علت دسترسی‌اش به شاه بسیار پرنفوذ است، همواره مراقب است که مبادا از این قدرت سوء استفاده کند (از کارگری ص ۱۷۵). او فقط مالک دو روستا است که در آنها به ترویج کشاورزی مشغول است و خود به نیازهای پزشکی روستاییانی که از او راضی و خوشحال هستند، رسیدگی می‌کند (از کارگری ص ۱۱۷) و در فرایند خرید دارو همیشه بهترین معاملات ممکن را برای دولت ایران به انجام می‌رساند (از کارگری ص ۱۲۲)

2. Milani, *Eminent Persians*, 2:1061.

3. Milani, *Eminent Persians*, 2:1061.



دکتر عبدالکریم ایادی در کنار شاه

شخص دیگری که بهائی بود و در دوران حکومت محمدرضا شاه به مقام بالایی رسید، سپهبد اسدالله صنیعی (مرگ ۱۳۷۷) بود.^۱ در زمان ولیعهدی محمدرضا پهلوی، صنیعی رئیس دفتر او شد. بعدها او به مقام وزارت جنگ رسید. چون این منصب سیاسی بود و بهائیان نباید چنین

۱. درباره‌ی سپهبد صنیعی، نگاه کنید به زندگی‌نامه‌ی خودنوشت او، اسد الله صنیعی، *یادها و یادداشت‌ها* (مونترآل: فرهنگ، ۲۰۰۹)؛ مرتضی مشیر، *خاطرات سپهبد اسد الله صنیعی* (لس آنجلس، کتاب کورپ، ۲۰۰۲).

از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۵: امنیت نسبی

منصب‌هایی را بپذیرند، مسئولان نظام اداری بهائی به او توصیه کردند که از این شغل استعفا دهد. اما شاه نامه‌ی استعفا‌ی او را نپذیرفت. وقتی صنیعی تصمیم گرفت که از این منصب کنار نرود، از جامعه‌ی بهائی اخراج شد.^۱



سپهبد اسدالله صنیعی (راست) در جلسه دیدار با شاه

اما اغلب افراد سرشناس صاحب‌منصبی که معمولاً در روایت‌های جمهوری اسلامی بهائی قلمداد می‌شوند در واقع بهائی نبودند.^۲ بعضی از

۱. نگاه کنید به نامه‌ی ۵ شهریور ۱۳۴۴ محفل روحانی ملی بهائیان ایران به بیت العدل در این رابطه، نقل شده در: تورج امینی، اسناد بهائیان ایران، از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی (سوند: باران، ۲۰۱۴)، ص ۱۰۵۱. درباره‌ی چگونگی اخراج ژنرال صنیعی از جامعه‌ی بهائی، نگاه کنید به اخبار امری، شماره‌ی ۱۰ (۱۳۵۸)، ص ۱۵۶.

۲. از جمله کسانی که به شکلی بی‌اساس بهائی دانسته شده‌اند: فرخ‌رو پارسا، وزیر آموزش و پرورش (مرگ ۱۳۵۷)؛ و ژنرال نعمت‌الله نصیری (مرگ ۱۳۵۷) رئیس سازمان بنام ساواک به مدت سیزده سال. این فهرست بر اساس منابع مختلف متفاوت است.

آنها از خانواده‌های بهائی می‌آمدند یا نیاکان بهائی داشتند اما هرگز خود را بهائی ندانسته بودند و حتی تعلق خود به اسلام را به طور علنی اعلام کرده بودند.^۱ یکی از این افراد امیرعباس هویدا (مرگ ۱۳۵۷) بود که پدربزرگش بهائی بود اما پدرش خود را از این دین کنار کشیده، یک منصب سیاسی را پذیرفته، و با یک مسلمان ازدواج کرده بود.^۲ هویدا به عنوان یک مسلمان پرورش یافت اما این موضوع مانع از آن نشد که روحانیون نارضایی خود را از نخست وزیری او ابراز کنند. شاه خود می‌دانست که هویدا بهائی نیست و شایعه‌ی بهائی بودن او بنا به اقوال شاه را خشمگین کرد.^۳ همان‌طور که پیشتر گفتیم، هویدا برای اثبات

۱. مثال‌هایی از وزرایی که خانواده‌های بهائی داشتند بی‌آن‌که خود بهائی باشند: منصور روحانی (مرگ ۱۳۵۷) وزیر کشاورزی و تجهیزات (که مادرش مسلمان و پدرش بهائی بود)، و مهناز افخمی (تولد ۱۳۱۹) وزیر امور زنان (که مادرش بهائی و پدرش مسلمان بود). توجه به این نکته مهم است که بر خلاف سایر ادیان، تولد در یک خانواده‌ی بهائی خودبه‌خود شخص را بهائی نمی‌کند. شخص باید پس از پایان پانزده سالگی به طور مکتوب تعهد خود به معتقدات و اصول بهائی را اعلام و به طور رسمی در جامعه‌ی بهائی «تسجیل» یا ثبت‌نام کند تا بهائی شناخته شود.

۲. درباره‌ی هویدا، نگاه کنید به

Abbas Milani, *The Persian Sphinx: Amir Abbas Hoveyda and the Riddle of the Iranian Revolution* (London, UK: IB Tauris, 2000).

همچنین نگاه کنید به

Encyclopedia Iranica, s.v. "Hoveyda, Amir Abbas."

۳. محمد تربتی سنجابی، نخست وزیر سه دقیقه پیش درگذشت (تهران: عطایی، ۱۳۸۳)، ص ۹۱. وقتی احسان نراقی این شایعه را به شاه خاطر نشان کرد، او پاسخ داد: «نه. این فقط یک افتراست. هویدا [کذا] بهائی نیست. مردم حرف بی‌معنی می‌زنند.»

Ehsan Naraghi, *From Palace to Prison: Inside the Iranian Revolution*, trans. (from French) Nilou Mobasser (Chicago: Ivon R. Dee, 2007), 43.

اما این واقعیت که شاه می‌دانست هویدا بهائی نیست مانع از آن نشد که سعی کند با قربانی کردن هویدا و به زندان انداختن او در ماه‌های آخر حکومت خود، به گفته‌ی نراقی، «توده‌ی مردم را راضی نگه دارد.» همان‌جا، ص ۴۲.

آن که بهائی نیست، تمهیداتی اتخاذ کرد، از جمله اجرای شدیدتر قانونی که استخدام دولتی را به مسلمانان و پیروان اقلیت‌های رسمی محدود می‌کرد و سبب محرومیت بهائیان می‌شد. اما از قضا هم او بود که بنا به گزارش‌ها، یک بهائی مشهور به نام سپهبد علی محمد خادمی (مرگ ۱۳۵۶) را که رئیس هواپیمایی ملی ایران (هما) بود به عنوان وزیر حمل و نقل انتخاب کرد، پیشنهادی که سپهبد خادمی رد کرد و به روشنی گفت که اعتقادات مذهبی‌اش به او اجازه نمی‌دهد که منصبی سیاسی را بپذیرد.^۱

شخص دیگری که منصبی سیاسی داشت و بهائی نبود اما با این حال در روایت‌های تاریخی جمهوری اسلامی بهائی معرفی شده است، پرویز ثابتی (ت. ۱۳۱۵)، معاون ارشد ساواک بود. ثابتی در یک خانواده‌ی بهائی به دنیا آمده بود اما پدرش حق عضویت در جامعه‌ی بهائی را از دست داده بود و خود ثابتی هرگز بهائی نشد. این واقعتاً را محفل روحانی ملی بهائیان ایران در ۱۵ فروردین ۱۳۵۸ اعلام کرد.^۲ در زندگی‌نامه‌ی کوتاهی که ثابتی ظاهراً در زمان تقاضای استخدام در ساواک نوشته است، تأکید می‌کند که هر چند والدینش بهائی بودند اما او از ابتدای دبیرستان خود را مسلمان می‌دانسته است.^۳ اما او در مصاحبه‌ای در سال‌های اخیر توضیح داد که به هیچ دینی اعتقاد ندارد و در مورد دین بهائی بی‌آن که از خود تردیدی نشان دهد، سخنانی تحقیرآمیز بر زبان راند.^۴

۱. تماس خصوصی از طریق پست الکترونیکی با منا خادمی، دختر علی محمد خادمی، ۱۱ آپریل ۲۰۱۵.

۲. نگاه کنید به حقیقت‌پژوه، *آیین بهائی یک نهضت سیاسی نیست*، صص ۷۹ تا ۸۱.

۳. نگاه کنید به شهبازی، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲: ۴۵۰ تا ۴۵۱؛

۴. *Milani, Eminent Persians*, 1:287.

۵. نگاه کنید به غنی‌فرد، *در دامگه حادثه (لس آنجلس: کتاب، ۲۰۱۲)*، ۲: ۶۷۸ تا ۶۸۵.

یکی از موفق‌ترین بهائیان ایران در این دوران حبیب‌الله ثابت (مرگ ۱۳۶۹) بود. ثابت کارآفرین و صنعتگری بود که شرکت‌هایش بیش از ۱۰ هزار نفر را استخدام کرده بودند.^۱ او از جوانی در تجارت استعداد بسیاری از خود نشان داد و به تدریج از طرق خلاقانه و سازنده ثروت عظیمی اندوخت. او تلویزیون را به ایران آورد اما بعداً دولت آن را به نفع خود از او گرفت. ثروت او سبب شد که با افراد بانفوذ تماس داشته باشد. در سال ۱۳۳۲ وقتی او در نیویورک بود، مادر محمدرضا شاه به آنجا سفر کرد. به علت شرایط سیاسی ایران در آن زمان کارکنان سفارت ایران از پذیرش مادر شاه ابا داشتند. وقتی مادر شاه از کشتی پیاده می‌شد دچار حادثه شد و پایش شکست و ثابت و همسرش او را به بیمارستان بردند و از وی مراقبت کردند. این واقعه شروع ارتباطی نزدیک میان این زوج و مادر شاه بود که تا سال‌های بسیار ادامه پیدا کرد.^۲ در سال ۱۳۳۴ در خلال کارزار ضد بهائی، ثابت تلاش کرد تا از ارتباطات خود برای کاستن از خطراتی که بهائیان با آن مواجه بودند استفاده کند.^۳

در این دوران چند بهائی بسیار ثروتمند دیگر هم در ایران زندگی می‌کردند. بحث درباره‌ی فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی آنان از حوصله‌ی این مقاله خارج است. اما تأکید بر وجود این افراد و این واقعیت که فرصت ایجاد زندگی مرفه را داشتند برای ارزیابی واقع

۱. نگاه کنید به حبیب‌الله ثابت، سرگذشت حبیب‌الله ثابت (لس آنجلس، ۱۹۹۳)؛ و Milani, *Eminent Persians*, 2: 678-85.

ترجمه‌ی انگلیسی این کتاب نیز در آدرس زیر در دسترس است:

<https://archive.org/details/HabibSabetMem>

همچنین نگاه کنید به

Encyclopedia Iranica, s.v. "Sabet, Habib."

۲. نگاه کنید به حبیب‌الله ثابت، سرگذشت حبیب‌الله ثابت، صص ۲۳۹ تا ۲۴۷.

3. See *Encyclopedia Iranica*, s.v. "Sabet, Habib."

از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۵: امنیت نسبی

بینانه از وضعیت جامعه‌ی بهائی در دوران حکومت محمد رضا شاه ضروری است.^۱

انجمن‌های ضد بهائی

بهائیان به طور غیررسمی اجازه داشتند که جلسات خود را برگزار کنند، به شرط آن که این کار بی سر و صدا انجام شود و توجه مردم را به خود جلب نکند. به طور هم‌زمان، انجمن‌های ضد بهائی از سوی ساواک حمایت می‌شدند تا برای بهائیان دردسر درست کنند و جلسات آنها را برهم بزنند. انجمن خیریه‌ی حجتیه‌ی مهدویه، یا انجمن ضد بهائیت^۲، ظاهراً بلافاصله بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ که شاه را دوباره به قدرت رساند، توسط شیخ محمود حلبی با اجازه‌ی آیت‌الله بروجردی تأسیس شد. این انجمن که عدم مداخله در سیاست را به عنوان یکی از اصول خود منظور داشته بود، از سوی ساواک حمایت می‌شد و این واقعیتی است که مدارک کافی در تأیید آن وجود دارد.^۳ حکومت پهلوی و ساواک احتمالاً از انجمن به عنوان مجرای استفاده می‌کردند تا بتوانند

۱. شخصی که به تکرار در مجادلات ضد بهائی از او نام برده شده، هژبر یزدانی (م. ۱۳۸۹) است. نگاه کنید به:

Milani, *Eminent Persians*, 2: 799-807.

۲. در واقع نامی که معمولاً اعضای این جامعه قبل از جمهوری اسلامی استفاده می‌کردند انجمن ضدبهائیت بود. نگاه کنید به:

Michael M.J. Fischer and Mehdi Abedi, **Debating Muslims: Cultural Dialogues in Postmodernity and Tradition** (Madison, WC.: University of Wisconsin Press, 1990), 48.

درباره‌ی این که رژیم پهلوی به این انجمن اجازه‌ی فعالیت می‌داد، نگاه کنید به:

Abrahamian, **Radical Islam**, 19.

۳. برای ارتباط میان ساواک و حجتیه، نگاه کنید به ضیاءالدین علیان‌سب و سلمان علوی نیک، **جریان‌شناسی انجمن حجتیه** (قم: زلال کوثر، ۱۳۸۵)، صص ۱۱۵ تا ۱۴۰؛ برای اسناد بیشتر درباره‌ی حمایت ساواک از حجتیه، نگاه کنید به امینی، **اسناد بهائیان ایران، از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی**، صص ۱۰۴۸ تا ۱۰۵۰.

احساسات مذهبی جوانان را از طریق آن هدایت کنند و به این ترتیب از پیوستن آنها به گروه‌های دینی-سیاسی مخالف حکومت جلوگیری کنند. برخی محققان هم‌دل و اعضای سابق این انجمن سعی کرده‌اند که آن را عمدتاً پیشرو و خشونت‌پرهیز جلوه دهند.^۱ تصویری دقیق‌تر از فعالیت‌های این انجمن و ماهیت بعضاً خشونت‌آمیز آن از سوی دیگر اعضای سابق انجمن^۲ و نیز بهائینی ارائه شده که آماج حملات فیزیکی این گروه قرار گرفته بودند. علاوه بر این، بهائیان دیده بودند که مأموران اجرای قانون وقتی می‌فهمیدند که قربانیان حملات انجمن بهائیان هستند، از مجازات خاطیان سرباز می‌زدند.^۳ اظهاراتی که عبدالکریم سروش، روشنفکر مسلمان، بیان کرده و در آن توضیح داده که چرا در جوانی انجمن را ترک کرده، شاهی بر این واقعیت است که فعالیت‌های انجمن خشونت فیزیکی را شامل می‌شده، چیزی که به جدایی سروش جوان انجامید.^۴

1. See *Encyclopedia Iranica*, s.v. "Hojjatiya."

2. See Mehdi Abedi's description in "Shi'ite Socialization in Pahlavi Iran: Autobiographical Sondages in a Postmodern World," in Fischer and Abedi, *Debating Muslims*, 48-54.

عباس مظاهری، عضو پیشین حجتیه، در بارگویی خاطرات خود از اقدامات این گروه در نفرت‌پراکنی علیه بهائیان، و تهمت و دروغ‌پراکنی درباره‌ی اعتقادات ایشان می‌گوید. مصاحبه‌ی عباس مظاهری با شاپور دانشمند، مجموعه‌ی «نسل‌کشی پنهان»، در دسترس در پیوند زیر:

https://www.youtube.com/watch?v=6Rj_C34oxKM

برای نمونه‌ای از نحوه عملکرد حجتیه، سعی‌شان در رخنه به جلسات بهائیان و برانگیختن مسلمانان علیه ایشان، نگاه کنید به محبتی، *تاریخ سیستان*، صص ۴۴۹ تا ۴۵۴.

۳. نگاه کنید به نادر سعیدی، «آسیب‌شناسی روشن‌فکری ایران»، ایران امروز (۲۳ مارس ۲۰۰۹)،

www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/17686/ (accessed 11 Apr. 2015).

۴. نقل شده در علی‌انسب و علوی‌نیک، *جریان‌شناسی انجمن حجتیه*، ص ۱۰۴. نخستین بار منتشر شده در روزنامه‌ی *جامعه*، شماره‌ی ۱۰۰، ۸ تیر ۱۳۷۷.

ساواک به اعضای انجمن حجتیه اجازه می‌داد که جلسات بهائیان را بر هم زنند، هر چند هدف سازمانی اصلی‌شان این بود که غیر بهائیان را که به نظر می‌آمد جذب تفکرات بهائیان شده‌اند، بیابند و بکشند تا از پیوستن آنها به جامعه‌ی بهائی جلوگیری کنند. انجمن حجتیه چه از نظر همکاری با ساواک و چه از نظر برخورداری از آزادی عمل برای دردرسازي برای بهائیان، تنها نبود. بنا به گزارش‌ها، سازمان قدیمی‌تری به نام انجمن تبلیغات اسلامی که در سال ۱۳۲۰ توسط آیت‌الله شهاب پور تأسیس شده بود^۱ در سال ۱۳۴۱ خواهان حمایت ساواک از فعالیت‌های خود علیه جامعه‌ی بهائی شده و چنین حمایتی را به دست آورده بود.^۲ بسیاری از اعضای این سازمان‌های ضدبهائی معلم بودند. خاطرات کودکی و اوایل جوانی نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر در شیراز آکنده از خاطراتی از اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۳۵۰ است که در آنها معلمان در دبستان و دبیرستان به هر آن‌چه که بهائیان مقدس می‌انگاشتند حمله می‌کردند، بی‌آن‌که به دانش‌آموزان بهائی یا والدین آنها حق دفاع از اعتقادات خود بدهند یا بتوانند از این حملات لفظی به جایی شکایت برند.

عدم موجودیت رسمی

در دوران حکومت محمدرضا شاه، بهائیان، به عنوان بهائی، هیچ وجود اجتماعی‌ای نداشتند.^۳ به استثنای آثار جدلی ضد بهائی، نام «بهائی»

۱. نگاه کنید به توکی طرقي، «بهائی‌ستیزی»، صص ۹۱ تا ۹۲؛

Encyclopedia Iranica, s.v. "Anjoman-e Tabligat-e Islami."

۲. نسخه‌ی اصلی این سند به تاریخ ۲۷ آبان ۱۳۵۱ است. این سند در نشریه‌ی **مجاهد**، ۸۴، ۱ (۱۹ خرداد ۱۳۵۹) انتشار یافته است؛ همچنین نگاه کنید به:

Encyclopedia Iranica s.v. "Anjoman-e Tabligat-e Islami."

۳. بهائیان حضور واقعی و غیر رسمی داشتند اما حضورشان به طور رسمی انکار می‌شد. نگاه کنید به سیروس علائی، «تاریخچه‌ی مالیات بر ارث.»

تقریباً هرگز در تلویزیون، رادیو، یا روزنامه‌ها، کتاب‌ها و مجلات ذکر نمی‌شد. در موارد بسیار استثنائی که در رسانه‌های عمومی به بهائیان اشاره می‌شد آنها را «فرقه‌ی ضاله» (یعنی فرقه‌ی گمراه) می‌خواندند. حتی موفق‌ترین کارآفرینان، هنرمندان یا پزشکان بهائی نمی‌توانستند به طور علنی خود را بهائی بنامند. بهائیان در زندگی عمومی ایرانیان از نظر قانونی «ناموجود» بودند.^۱ یک بار نماینده‌ی هیئت ایرانی به سازمان ملل اعلام کرد که در ایران هیچ بهائی‌ای وجود ندارد.^۲ این داستان خیالی در سراسر دوران حکومت محمدرضا شاه ادامه یافت.^۳

۱. نقل شده از:

Martin, *Persecution* 14.

۲. همان‌طور که در پانوش ۴۹ بیان شد، بعد از کارزار ضدبهائی سال ۱۳۳۴، نماینده‌ی ایران در سازمان ملل، رضازاده-شفق، ادعا کرد که در ایران بهائیان بسیار اندکی زندگی می‌کنند. اما بنا بر مستندات فیشر، نماینده‌ی ایران، خانم تیمورتاش «از طرف نمایندگی ایران در سازمان ملل به این سازمان اعلام کرد که در ایران هیچ بهائی‌ای زندگی نمی‌کند.»
3. Fischer, Iran, *From Religious Dispute to Revolution*, 187.

سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷: نامنی مجدد

اغتشاشات اجتماعی-سیاسی در دو سال آخر حکومت شاه الگوی سرکوب بهائیان در دوران بحران را احیا کرد. در اردیبهشت ۱۳۵۶ روح الله تیموری در روستای فاضل آباد نزدیک به گرگان به قتل رسید.^۱ قاتلان دستگیر شدند اما دادگاه بارها به تعویق افتاد. سرانجام آنان با دریافت نامه‌ای از خانواده‌ی مقتول که قاتلان را از هرگونه مجازات یا دیه معاف می‌ساخت آزاد شدند. محفل روحانی ملی بهائیان ایران، نگران از این که این رویداد شروع موج تازه‌ای از سرکوب باشد، به بهائیان توصیه کرد که در صورت مواجهه با سرکوب به دولت محلی یا ملی شکایت کنند.^۲ در ۱۶ آبان ۱۳۵۷، ژنرال علی محمد خادمی در برابر چشمان همسرش در خانه به قتل رسید. قاتلان به احتمال زیاد مأمور ساواک بودند.^۳

۱. نگاه کنید به اخبار امری، شماره‌ی ۵ (خرداد-تیر ۱۳۵۶)، صص ۲۰۲ تا ۲۰۹. برای روایتی دل‌آزار از این قتل نگاه کنید به امینی، اسناد بهائیان ایران، از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی، صص ۴۳۸ تا ۴۴۰.

۲. نگاه کنید به اخبار امری، شماره‌ی ۱۱ (۱۳۵۶)، ص ۴۳۱.

۳. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی زندگی و مرگ ژنرال خادمی، نگاه کنید به سپروس علائی، «چگونگی درگذشت سبهد علی محمد خادمی»، ایران نامه، ۳۰: ۱ (بهار ۲۰۱۵)، صص ۲۴۶ تا ۲۶۲.



سپهبد علی محمد خادمی شانزده سال مدیریت هواپیمایی ملی ایران را به عهده داشت

کمتر از ۲ هفته بعد روزنامه‌ی اسلام‌گرای **ستاره‌ی اسلام** در ۲۹ آبان ۱۳۵۷ چنین گزارش داد: «بهائیان ریشه‌ی مشکلات کشور ما هستند و باید مجازات شوند.» در مجلس شورای ملی نیز در آخرین ماه‌های رژیم شاه، تحریکاتی علیه بهائیان صورت گرفت. در روز ۷ آبان ۱۳۵۷، نماینده‌ای به «سیاست‌های مخّربی» اشاره کرد که در ایران به ساختن فرقه‌هایی «از قبیل بابی‌گری، بهائی‌گری، ازلی‌گری و خیلی‌گری‌های دیگری پرداخته است.»^۱ دو روز بعد، در ۹ آبان ۱۳۵۷، نماینده‌ای به نام عباس اخبار در طرح استیضاح دولت به شدت به انتقاد از نخست وزیر سابق، امیرعباس هویدا، پرداخت و او را مسئول کاستی‌ها دانست که «در طی چهارده سال حکومت تمام هستی مملکت را به بازی گرفت و فرهنگ و تمدن ما را بازیچه‌ی امیال و اغراض خود قرار داد»، و بعد

۱. نگاه کنید به لوح فشرده‌ی «لوح مشروح: متن قابل جستجوی مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی و اسلامی»، (مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، کتابخانه‌ی موزه‌ی مرکز اسناد مجلس شورای ملی)، دوره‌ی بیست و چهارم مجلس شورای ملی، نشست ۱۹۲، ص ۱۸۵.

مفصلاً بهائی بودن پدر بزرگ هویدا، میرزا رضا قناد را - به رسم متداول تا آن زمان یعنی پرهیز از ذکر واژه‌ی «بهائی» - به عنوان یکی «از اعضای فرقه‌ی مردود» مطرح کرد و شرح حالی نیز از حبیب الله خان، پدر هویدا، ارائه داد که «تبلیغ به نفع فرقه‌ی مردود» می‌کرد و در مرحله‌ای نزد شیخ میرزا عمران، قاضی شیعه‌ی لبنان، توبه کرد و باز توبه‌ی خود را شکست.^۱ حدود سه هفته پس از آن، روز سه شنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۷، نماینده‌ی دیگری به نام نواب صفا به صراحت از «بهائی‌ها» یاد کرد و آنها را به باد تهمت گرفت. او مدعی شد که آنها «با کمک عوامل سازمان های جاسوسی غرب هدایت می‌شوند. افراد بی‌وطنی که از طرف کارتل‌ها و تراست‌های نفتی دستور می‌گیرند.» در روایت او بهائی‌ها بازیگران «نمایشنامه فجیعی» بودند که در ۱۵ سال اخیر در ایران اجرا شده بود.^۲ معلوم است که این نمایندگان می‌خواستند بهائیان را وجه‌المصالحه قرار دهند. شدت گرفتن تعصب دینی در میان اسلام‌گرایان و تحریکاتی از آن دست که نمایندگان مجلس بدان پرداخته بودند، با حملات پراکنده به بهائیان در نقاط مختلف ایران همراه بود. در خورموج، نیریز، سروستان و مرودشت اموال بهائیان را غارت کردند و عده‌ای از آنان آواره شدند. در ۱۰ آذر ۱۳۵۷، حملات گروه‌های خشمگین مردم علیه بهائیان محله‌ی سعدیه در نزدیکی شیراز به داخل شهر سرایت کرد. از اواسط آذرماه با شروع ماه مقدس محرم (که معمولاً با غلیان احساسات دینی شیعیان همراه است) شایعاتی در حومه‌ی شیراز منتشر شد مبنی بر این که قرار است حظیرةالقدس و خانه‌های بهائیان به آتش کشیده شود. این تهدیدها در سعدیه جامه‌ی

۱. نگاه کنید به «لوح مشروح»، دوره‌ی بیست و چهارم مجلس شورای ملی، نشست ۱۹۳، ص ۱۸۶.

۲. لوح مشروح، دوره‌ی بیست و چهارم مجلس شورای ملی، نشست ۱۹۷، ص ۱۹۰.

عمل به خود پوشید. سعدیه محل زندگی جامعه‌ای متشکل از بهائیان و مسلمانان بود و در میان خانواده‌های متعلق به این دو دین ارتباطات خانوادگی وجود داشت. یک روحانی سه شب متوالی بالای منبر علیه بهائیان سخنرانی و اعلام کرد که آنها یا باید به اسلام بگردند یا باید خانه‌هایشان را سوزانند.^۱ در ۲۲ آذر، گروه خشمگینی از مردم پشت درِ خانه‌ی یک بهائی به نام صفات الله فهندژ (م. ۱۳۵۷) که یک درجه‌دار پایین‌رتبه‌ی ارتش بود جمع شدند. آنها قصد داشتند فهندژ و خانواده‌اش را به مسجد بکشانند تا آنها را به ترک دین مجبور کنند. بنا بر بعضی از روایت‌ها آنها همچنین تهدید کردند که دخترش را از او خواهند گرفت. فهندژ دست به دامن مأموران اجرای قانون شد که به او کمک کنند اما آنها به محل نیامدند. او سپس به پشت بام خانه‌ی خود رفت. وقتی مردم خشمگین سعی کردند که درِ خانه‌ی او را به زور باز کنند، کاری کرد که آرزوی عاملان این حملات بود: او به کسانی که به خانه‌اش حمله کرده بودند با تفنگ شلیک کرد. در پاسخ، او و همسرش را با شلیک گلوله کشتند. قتل چند مسلمان به دست یک بهائی به تحریک‌کنندگان مردم بهانه داد و در نتیجه آنان به خانه‌های بهائیان در سعدیه حمله کردند و آنها را به آتش کشیدند. اخبار این حملات به سرعت منتشر شد. گروه‌های خشمگینی متشکل از ۲۰۰ مرد یا بیشتر، که همگی مانند عزاداران عاشورا لباس‌های سیاه بر تن داشتند،

۱. یادداشت‌های حبیب الله حکیمی. در آن زمان حکیمی به عنوان عضو محفل روحانی محلی بهائیان شیراز به خدمت مشغول بود، و طبیعتاً به اتفاقات به دقت توجه می‌کرد. در ارتباط با واقعه‌ی سعدیه، فیشر می‌نویسد که «روایت‌های حمله به بهائیان مغشوش است.» روایت‌های متفاوتی که در این مقاله نقل شده حاکی از این اغتشاش است.

Fischer, Iran, **From Religious Dispute to Revolution**, 206.

یادداشت‌های حکیمی سند دست اول دقیق و ارزشمندی درباره‌ی این واقعه‌ی دلخراش است.

کوچه به کوچه، شروع به حمله به خانه‌های بهائیان در شیراز کردند.^۱ طی ۲ تا ۳ روز به خانه‌های حدود ۲۰۰ بهائی حمله شد و این خانه‌ها پس از غارت به آتش کشیده شد. تعداد چشمگیری از مغازه‌ها و کارخانه‌های بهائیان را هم سوزاندند.^۲ نیروهای نظامی و پلیس عمدتاً دخالت نکردند و از حمله‌ی گروه‌های خشمگین مردم جلوگیری نکردند. در واقع، در بعضی موارد بنزین لازم برای به آتش کشیدن خانه‌ها و مغازه‌ها از خودروهای نظامی و با اجازه‌ی مأموران تهیه شد.^۳ آیت‌الله

۱. خاطرات شخصی نگارنده.

۲. یکی از بهائینی که در آن زمان در شیراز زندگی می‌کرد، چنین نوشته است که خانه‌ی «حدود ۲۰۰» بهائی به آتش کشیده شد. نگاه کنید به نامه‌ی ابوالقاسم افغان به محمد علی جمال‌زاده در محمد علی همایون کاتوزیان، «دو نامه از جمال‌زاده»، «مهرگان»، ج ۲، شماره‌ی ۴ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۵۳. توج امینی در تحقیق جدیدی نشان می‌دهد که ۱۷۰ خانه و مغازه در شیراز به آتش کشیده شد و در مجموع به ۲۹۵ نفر حمله شد. به نظر او، گستره‌ی وسیع خانه‌های سوخته، و میزان دقت عاملان در یافتن خانه‌های بهائیان، هر دو نشان‌دهنده‌ی همکاری ساواک و حجتیه، یعنی دو سازمانی است که به خوبی از محل خانه‌های بهائیان آگاهی داشتند. نگاه کنید به امینی، اسناد بهائیان ایران، از سال ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی، صص ۴۵۵، ۴۵۸. یک محقق غربی گفته است که ۴۰۰ خانه و مغازه غارت شدند. نگاه کنید به:

Karen L. Pliskin, "Camouflage, Conspiracy, and Collaborators: Rumors of the Revolution," *Iranian Studies*, Vol. XIII, Nos. 1-4 (1980): 55-81.

۳. ایرج مهرزاد، یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی در نشست دویست و سوم مجلس در تاریخ ۳۰ آذرماه ۱۳۵۷ درباره‌ی این حادثه صحبت کرد. وی این وقایع را مشابه واقعه‌ی «سینما رکس آبادان» دانست که «تحت نظر و حمایت مأموران فرمانداری نظامی و انتظامی شهر شیراز رخ داده است تا انقلاب ملت ایران علیه ظلم و فساد و اختناق تحریف شود و به صورت دودستگی و جنگ مذهبی جلوه داده شود.» بعدها نادرستی ارزیابی او - و بسیاری دیگر - درباره‌ی عاملان واقعه‌ی سینما رکس آشکار شد. تعیین صحت و سقم تعبیرش از عاملان واقعه‌ی شیراز مستلزم تحقیق بیشتر است. این تعبیر به کنار، وی در روایت خود افسانه و واقعیت را در هم آمیخت و تصویری مخدوش از رویدادها ارائه داد که در آن اعضای «فرقه‌ی بهائی» در شیراز به جای گروهی غارت‌شده، یک طرف جنگ معرفی شده بودند. نگاه کنید به «لوح مشروح»، دوره‌ی بیست و چهارم مجلس شورای ملی، نشست ۲۰۳، ص ۱۹۶. اسناد منتشر شده‌ی ساواک

شیخ بهاء‌الدین محلاتی (مرگ ۱۳۶۰) از ترس آن که این خشونت‌ها چنان شدید شود که به کلی از دست خارج شود، سرانجام اعلام کرد که «محل زندگی، خانه‌ها، و مغازه‌های دیگران باید محفوظ ماند حتی اگر آنها مسلمان نباشند و اختلافات مذهبی باید پایان یابد.»^۱ آیت‌الله حاج عبدالحسین دستغیب (مرگ ۱۳۶۰) نیز در بیانیه‌ای حکومت پهلوی و پلیس مخفی آن یعنی ساواک را عامل برانگیزاننده‌ی این واقعه خواند. وی که چند روز بعد از حملات این بیانیه را صادر کرد، در آن توضیح داد که بر اساس قوانین اسلامی، هر گاه شخص کافر در سرزمین اسلام زندگی کند، حاکم مسلمان باید از جان و مالش محافظت کند، اصلی که او آن را به «فرقه‌های غیررسمی» هم تعمیم داد.^۲ در همین زمان آیت‌الله روح‌الله خمینی در فرانسه نیز «تعرض به بهائی‌ها» را کار «دولت» دانست.^۳ به دنبال ماجرای شیراز، کمی بعد در دیگر جاهای ایران نیز به بهائیان حمله کردند. در شاه‌آباد غرب، یک روحانی معروف

در ارتباط با این وقایع نیز بی‌دقتی‌هایی را در بر دارند. یادداشت‌های افزوده شده به این اسناد واقعیت را تحریف می‌کند و بهائیان را مهاجم و قاتل معرفی می‌کند. نگاه کنید به **انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک**، ج ۲۰، ۲۱ آذر تا ۲۵ آذر ۱۳۵۷. (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ۱۳۸۵)، صص ۱۴۶ تا ۱۴۸، ۲۵۸ تا ۲۵۹، ۲۶۱، ۴۰۵، ۴۰۷.

۱. نگاه کنید به روزنامه‌ی پارس، شماره‌ی ۴۲۳۳ (۲۷ آذر ۱۳۵۷). در همین ستون که عنوان «اخبار شیراز» دارد روایت مبهم و مغشوشی از حوادث سعیدیه و شیراز ارائه شده است. برای ملاحظه‌ی اظهاراتی مشابه از آیت‌الله محلاتی، نگاه کنید به وهمن، **یک‌صد و شصت سال**، صص ۴۴۴ تا ۴۴۵.

۲. برای بیانیه‌ی آیت‌الله دستغیب، نگاه کنید به پارس، شماره‌ی ۴۲۴۲ (۲ بهمن ۱۳۵۷)، صص ۴. اسناد منتشر شده‌ی ساواک در ارتباط با این وقایع نیز بی‌دقتی‌هایی دارد. یادداشت‌های افزوده شده به این اسناد واقعیت را تحریف می‌کند و بهائیان را مهاجم و قاتل معرفی می‌کند. نگاه کنید به **انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک**، ج ۲۰، ۲۱ آذر تا ۲۵ آذر ۱۳۵۷. (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ۱۳۸۵)، صص ۱۴۶ تا ۱۴۸، ۲۵۸ تا ۲۵۹، ۲۶۱، ۴۰۵، ۴۰۷.

۳. نگاه کنید به خمینی، **صحیفه‌ی نور** (تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱)، ج ۴: ۷۹.

به «شیخ بهشتی» با بلندگو مردم را علیه بهائیان تحریک کرد و گفت: «دولت به بهائیان اسلحه داده که جوانان مسلمان ما را بکشند.» در نتیجه، در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۷، گروهی از مردم به خانه‌ها و مغازه‌های بهائیان حمله کردند و بعضی را به آتش کشیدند.^۱ مورد بویر احمد بسیار شدید بود و با سلسله حملاتی از سوی گروه‌های خشمگین مردم از شب ۲۲ دی ۱۳۵۷ آغاز شد، و تعدادی زیادی از بهائیان در این ماجرا آواره شدند.^۲ در دیگر نقاط ایران در آخرین ماه‌های حکومت پهلوی چند بهائی کشته شدند.^۳ هر چند شواهدی وجود دارد که حاکی از نقش ساواک در حملات آذر ماه ۱۳۵۶ در سعدیه‌ی شیراز است اما در ارتباط با سایر این وقایع، نمی‌توان با اطمینان دانست که آیا ساواک عامل به راه انداختن این حملات بود یا این که روحانیون و مردم با اطمینان از عدم مداخله‌ی دولت و نیروهای دولتی به علت ناآرامی‌های کشور، دست به این اقدامات زدند.

۱. از کتابیون تقی‌زاده که به عنوان شاهد ماجرا این اطلاعات را با من در میان نهادند، سپاس‌گزارم.

2. For details, see Geoffrey Nash, "The Persecution of the Baha'i Community of Iran, Ridvan 1979-Ridvan 1983," **The Baha'i World 1979-1983** (Haifa, Israel: The Baha'i World Center, 1986), 271-74.

۳. برای شرحی از قتل سه بهائی در فاصله‌ی ۲۲ مرداد ۱۳۵۷ تا ۱۹ دی ۱۳۵۷، در جهرم، میان‌دوآب و حصار خراسان، نگاه کنید به نیکو‌صفت، سرکوب و کشتار، ج ۲: ۳۵ تا ۳۶.

نتیجه

تا جایی که به رفتار دولت، روحانیون و دیگر شهروندان مربوط است، در دوران حکومت محمد رضا شاه، جامعه‌ی بهائی ایران از سه مرحله‌ی جداگانه گذر کرد: نخستین مرحله با فقدان امنیت فیزیکی همراه بود که خود نتیجه‌ی همکاری میان دولت و روحانیون بود. این مرحله در کارزار ضد بهائی سال ۱۳۳۴ به نقطه‌ی اوج خود رسید. در اوج سرکوب‌های سراسری بهائیان در سال ۱۳۳۴ شاه که نگران وجهه‌ی عمومی خود در خارج از کشور بود و میان خواسته‌های روحانیان برای تشدید سرکوب جامعه‌ی بهائی و نیاز به ایجاد تصویری از خود به عنوان پیشاهنگ حقوق بشر گرفتار شده بود سرانجام گزینه‌ی دوم را ترجیح داد. در واقع، درس‌هایی که شاه از بازتاب بین‌المللی کارزار ضد بهائی در سال ۱۳۳۴ آموخت ظاهراً دلیل اصلی آغاز تأکید او بر حقوق بشر به عنوان تاروپود اصلی جامعه‌ی ایرانی بود.^۱ این واقعیت که رسانه‌های بین‌المللی دولت ایران را محکوم کرده بودند که تا حدی مسئول بعضی از این حملات بوده است و بعضی دیگر را نادیده گرفته، شاه و حکومتش

۱. این با تصویر شاه از خود به عنوان یک پادشاه «بیشرفته» و حتی «انقلابی» تطبیق می‌کند. نگاه کنید به:

Ansari, *Modern Iran*, 160, 163-4, and passim.

را مجبور کرد که احترام خود به حقوق اساسی بشر را به زبان آورند و مکرراً تأیید کنند. توکلی طرقی در تحلیل خود از بازتاب بعدی کارزار ضد بهائی سال ۱۳۳۴، می‌گوید که چگونه یک روایت مبتنی بر مدارای تمدنی که سال‌ها قبل از سوی کانون وکلای ایران برای اولین بار به وجود آمده بود به تدریج در دهه‌ی ۱۳۴۰ به نسخه‌ای مستحکم‌تر از یک کلان‌روایت درباره‌ی مدارا و پذیرش دگراندیشان تبدیل شد.^۱ توکلی طرقی در تحلیل خود از تاریخ ایران در دهه‌های پیش از انقلاب اسلامی، به اختلاف و مواجهه‌ی مستمر میان دو شیوه‌ی حکمرانی اشاره می‌کند: حکمرانی فقهی، تک‌مذهبی، و ناروادار، در برابر حکمرانی قانون‌مدار، چندمذهبی و روادار که مبتنی بر ارزشی به نام «برابری حقوق» است.^۲ اگر از منظر این تحلیل بنگریم، می‌توان گفت تاریخ خون‌آلود جامعه‌ی بهائی در دهه‌ی ۱۳۲۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۳۰ نتیجه‌ی شیوه‌ی حکمرانی فقهی بود و امنیت نسبی بهائیان در دهه‌ی ۱۳۴۰ تا اواسط ۱۳۵۰ نتیجه‌ی شیوه‌ی حکمرانی چندمذهبی قانون‌مدار بود. بنابراین، در دو سال آخر حکومت محمد رضا شاه که با اغتشاشات همراه بود، خشونت دوباره علیه جامعه‌ی بهائی نشانه‌ی بازگشت حکمرانی فقهی بود.

اگر حق استخدام در مشاغل دولتی را در نظر بگیریم، می‌توان گفت که حتی در دورانی که حکمرانی مبتنی بر کلان‌روایت روادار و چندمذهبی تمدنی بود، جامعه‌ی بهائی به طور رسمی از بعضی از حقوق اساسی مدنی خود محروم بود. اما شیوه‌های مختلف اجرای این قوانین و این واقعیت که بهائیان می‌توانستند در بخش خصوصی کار کنند، و به طور

۱. توکلی طرقی، «چرخشی تمدنی»، صص ۵۳ تا ۵۷، ۸۵ تا ۹۳.

۲. برای مفهوم فوکویی «شیوه‌ی حکمرانی»، نگاه کنید به توکلی طرقی، «چرخش تمدنی»، صص ۵۵ تا ۵۶؛ برای بحثی درباره‌ی تضاد تاریخی میان این دو نوع شیوه‌ی حکمرانی، نگاه کنید به همان‌جا، صص ۵۵ تا ۹۳.

غیررسمی مجاز به انجام مراسم مذهبی خود بودند، و این که انجمن حجّتیّه با حمایت ساواک اجازه داشت که برای بهائیان ددرساز شود، همگی در کنار هم ما را به این نتیجه می‌رسانند که زندگی بهائیان ایران در این دوران به هیچ وجه همگن نبود. بنابراین، تاریخ جامعه‌ی بهائی ایران در این دوران به هیچ وجه روایتی خطی و یکپارچه نیست. تا جایی که به خود شاه مربوط می‌شود، به‌رغم تعلق خاطر شدید او به مذهب شیعه^۱، تعصب خاصی علیه بهائیان نداشت، و دست کم به دو بهائی به طور ضمنی اعتماد کرد: دکتر عبدالکریم ایادی، پزشک خصوصی شاه و سپهبد اسدالله صنیعی، مدیر دفترش در زمان ولیعهدی و وزیر جنگ او در زمان پادشاهی. اما هر زمان احساس می‌کرد که قدرت و منافعش ممکن است به خطر بیفتد، آماده بود که بهائیان را قربانی کند، همان‌طور که موافقتش با شروع حملات روحانیون علیه بهائیان در سال ۱۳۳۴ و نیز وقایع سال‌های پراگتاش پایانی حکومتش نشان می‌دهد.

روی متحده در تفسیر خود از موقعیت بهائیان در بازی میان روحانیون و حکومت در تاریخ مدرن ایران، می‌گوید که در ایران،

بهائیان در بخش اعظم تاریخ خود مهره‌ی پیاده‌ای در شطرنج پیچیده میان دولت‌ها و روحانیون بودند... هیچ یک از دولت‌ها حاضر نبودند که در یک حرکت این مهره‌ی پیاده را تسلیم کنند... مدارا با بهائیان راهی بود تا دولت‌ها به روحانیون نشان دهند که چه کسی رئیس است. به همین ترتیب، ایجاد امکان سرکوب فعال نشان می‌داد که بهائیان مهره‌ی پیاده‌ی کم‌خرجی هستند که می‌شد به عنوان قربانی به دست ملایان سپرده شوند و این در زمانی اتفاق می‌افتاد که

1. See Pahlavi, **Answer to History**, 57-61

حکومت به دردرس افتاده بود یا به شدت محتاج حمایت روحانیون بود.^۱

سخنان متحده تعامل میان شاه و روحانیون در مورد جامعه‌ی بهائی را توضیح می‌دهد. اما عامل سومی نیز وجود داشت که نقشی حیاتی در زندگی اجتماعی بهائیان بازی می‌کرد: شهروندان عادی ایران که گاهی طرز عملشان از قماش رفتارِ استخدام‌کنندگانی بود که ستون مذهب را در فرم‌های رسمی نادیده می‌گرفتند، و می‌گذاشتند بهائیان سرگرم کار و زندگی شوند، و گاهی از قماش رفتارِ رئیس پلیسی بود که در سه شهر مختلف اجازه داد که بهائیان به قتل برسند بی‌آن که این کار مجازاتی در پی داشته باشد. امروزه که دو عنصر اول، یعنی حکومت و روحانیون با یکدیگر ادغام شده‌اند، بعضی از افراد متعلق به عنصر سوم شروع به اقدام به شیوه‌هایی بسیار نویدبخش کرده‌اند، به این ترتیب که نه تنها بهائیان را به جای نوعی «دیگری درونی» به عنوان ایرانی پذیرفته‌اند بلکه به گروهی از مردم پیوسته‌اند که علناً به بی‌عدالتی علیه جامعه‌ی بهائی اعتراض می‌کنند. افزایش امیدوارکننده‌ی آگاهی این عنصر سوم در خور تحقیقی جداگانه است.

1. Roy Mottahedeh, **The Mantle of the Prophet**, 2nd ed. (Oxford: Oneworld, 2008), 238-239.

